

اعجاز ائمه علیهم السلام و روایات مربوط به آن

(نقد مقاله «حسین بن حمدان خصبی و کتاب الهدایة الکبری»)*
(قسمت پایانی)

حجت الاسلام سید محمد نجفی یزدی **

اشاره:

تضارب و تعاطی افکار، یکی از مهم‌ترین ابزار نرم‌افزارانه جهت تعالی اندیشه و گفت‌وگوی علمی به منظور انتخاب قول احسن می‌باشد. به همین منظور در شماره هجده، مقاله استاد ارجمند آقای دکتر نعمت‌الله صفری با عنوان «حسین بن حمدان خصبی و کتاب الهدایة الکبری» که توسط دکتر نجفی یزدی مورد نقد و بررسی قرار گرفته بود، تقدیم گردید. در این شماره قسمت دوم و پایانی آن را منتشر نموده و قضاوت و ارزیابی آن را بر عهده خوانندگان فرهیخته می‌نماییم.

مورد بیست و یکم: مقاله: کتاب با روایاتی مجهول و ضعیف سه ماجرا برای بازگشت خورشید به خاطر حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که یکی از آنها در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه اتفاق افتاد و چون پیامبر صلی الله علیه و آله بر زانوی علی علیه السلام به خواب رفته بود، نماز عصر حضرت علی علیه السلام قضا شد و به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله خورشید برگشت تا علی علیه السلام نمازش را در وقت ادا کرده باشد. در حالی که در متن این روایت سخن از مشاهده این معجزه به وسیله

همه مردم مدینه به میان آمده، اما تنها با این چند راوی می‌تواند آن را در قرن چهارم نقل کند و ماجرای دوم و سوم در عراق و در زمان حکومت آن حضرت اتفاق افتاد، دومی نزدیک کربلا و سومی در بازگشت از نهروان که بنابر نوشته او همه لشکریان حضرت آن را مشاهده کرده‌اند.

وی پس از آن به سراغ تاریخ گذشتگان رفته و بازگشت خورشید را برای پیامبرانی همچون یوشع بن نون، وصی موسی علیه السلام، و حضرت سلیمان علیه السلام نیز نقل کرده است.

جواب: حدیث رد شمس برای علی علیه السلام در دو نوبت - نه سه بار - از نظر سند از محکم‌ترین اسناد و منابع حدیثی برخوردار است. شیخ مفید رحمته الله از آن این‌گونه تعبیر کرده است: یکی از نشانه‌های آشکار خداوند بر دست حضرت امیر علیه السلام که در روایات متعدد وارد شده و علما سیر و آثار آن را نقل کرده‌اند و شعرا آن را به شعر کشیده‌اند، بازگشت خورشید برای علی علیه السلام در دو نوبت است؛ یکی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری بعد از رحلت حضرت.^۱

اما خبر رد شمس در نوبت اول در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را انبوهی از علمای اهل سنت روایت کرده‌اند که علامه امینی رحمته الله آن را از ۴۲ کتاب اهل سنت، از جمله عثمان بن ابی شیبه (م ۲۳۹ق)، احمد بن صالح شیخ بخاری (م ۲۴۸ق) و محمد بن حسین ازدی (م ۲۷۷ق) در کتاب مناقب علی علیه السلام آورده است (که هر سه نفر قبل از خصیمی متولد شده‌اند) و حتی حاکم حسکانی و اخطب خوارزمی و سیوطی در مورد آن کتابی جداگانه نوشته‌اند.^۲

اما خبر رد شمس در بار دوم به هنگام مراجعت از جنگ نهروان - که تفصیل آن را همراه با مدارک متعدد آن در کتاب مناقب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۷۷ ذکر کرده‌ایم - نیز از احادیث مشهور میان شیعه است.

بزرگانی مثل نصر بن مزاحم (م ۲۱۲ق) در کتاب وقعت صفین، صفار (م ۲۹۰ق) در بصائر الدرجات، صدوق رحمته الله در من لایحضر و علل الشرائع، شیخ مفید رحمته الله در الارشاد، سید رضی در خصائص، صاحب عیون المعجزات در کتاب خود، شیخ طوسی رحمته الله در الامالی و دیگران در کتابهای خویش آن را ذکر کرده‌اند.^۳ حتی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۸ و قندوزی در ینابیع المودة آن را ذکر کرده‌اند.

آری، عده‌ای ناآگاه یا مغرض مثل ابن حزم و ابن جوزی و ابن تیمیه این حدیث را تکذیب کرده‌اند. ابن تیمیه می‌گوید: کمترین روافض در غلو می‌گویند خورشید دو بار برای علی بن ابی طالب علیه السلام برگشته است.

به جهت وضوح اشتباه این افراد ناآگاه است که عده‌ای از اهل سنت مثل ابوالفضل یوسف حنفی به جدش ابن جوزی در این انکار اعتراض کرده و همین گونه ابن حجر عسقلانی در *فتح الباری* می‌گوید: ابن جوزی و ابن تیمیه که این حدیث را جزو احادیث دروغین می‌دانند، اشتباه کرده‌اند.^۴

اینکه وی این حوادث را مهم که در منظر مردم مدینه یا لشکریان رخ داده است چگونه تنها با چند راوی می‌تواند در قرن چهارم روایت کند، قابل تأمل است. زیرا اگر به عوامل گوناگونی که در گذر زمان رخ می‌دهد و سبب کم‌رنگ شدن یا نابودی یاد حوادث بزرگ و عالم‌گیر می‌شود توجه کنیم، هرگز از این مسئله تعجب نخواهیم کرد، به ویژه در مباحثی که مربوط به فضائل حضرت علی علیه السلام بوده است. وقتی بنا باشد که دوست و دشمن، تلاش در کتمان این گونه فضائل نمایند با کتمان دوستان به جهت واهمه از سوء استفاده غالیان و عدم تحمل بسیاری از مردم و ضعف سطح علمی ایشان و مورد اتهام قرار گرفتن راویان این گونه اخبار به غلو و تأکید ائمه علیهم السلام به کتمان اسرار ایشان از نااهلان، و از طرفی سعی دشمنان در نابودی همه این فضائل و گویندگان آن، چگونه توقع نقل پرتعداد این گونه اخبار می‌رود، به ویژه که کتابها و روایتهای بسیاری از میان رفته باشد.

توجه کنید که مسئله اذان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله که بر بالای مأذنه هر روز چند نوبت با صدای بلند ادا می‌شد، چرا اکنون مورد اختلاف شدید مسلمین قرار دارد. وضو و نماز پیامبر صلی الله علیه و آله با این همه تکرار و وضوحی که در آن زمان داشته، چرا مخفی مانده است؟ چرا جریان غدیر که در ملاء عام و در حضور بیش از یکصد هزار نفر از صحابه واقع شد، به فاصله حدود هفتاد روز تا رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به دست فراموشی سپرده شد؟ اگر به این مسائل توجه کنید، به اهمیت موانع گزارشهای تاریخی و تأثیرگذار پی می‌برید.

اما جریان بازگشت خورشید بر وصی موسی، جناب یوشع بن نون - و نه وصی سلیمان - نیز از حوادث مشهور است که محمد بن جریر طبری شیعه در *نوادیر المعجزات*، ص ۱۳، آن را ذکر کرده و می‌گوید: «وهذا مما لا یختلف فیہ لشهرته بین اهل العلم.» و صدوق تقریر در *من لایحضره ج ۱*، ص ۲۰۳، نیز به آن اشاره کرده است.

علی بن موسی بن طاووس در *رساله النجوم* از کلینی در کتاب *الرؤیا* به سند خود از محمد بن بسام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: گروهی می‌گویند: ستاره‌ها صحیح‌تر از خواب هستند. این مسئله تا وقتی خورشید بر یوشع بن نون و بر امیرالمؤمنین

برنگشته بود صحیح بود، ولی چون خداوند عزوجل خورشید را بر این دو برگرداند، علمای نجوم گمراه شدند؛ برخی درست می‌گویند و برخی خطا می‌کنند.^۵

علامه مجلسی رحمته الله از کتاب *البهی الدعوات النبی* رحمته الله، تصنیف حافظ ابی محمد حزمی، آورده است که یوشع بن نون این دعا را کرد و به اذن خداوند عزوجل خورشید برای او حبس شد.^۶

مورد بیست و دوم: مقاله: خصیصی برای اثبات فضیلت سرزمین کربلا، از قول حضرت علی علیه السلام آن سرزمین را محل تولد عیسی علیه السلام، محل غسل مریم علیها السلام و محل تکلم خداوند با موسی علیه السلام به وسیله درخت دانسته است و خوشبویی خاک آن را به علت وجود پشکلهای آهوان بهشتی و نه دنیایی که در این سرزمین چرا می‌کنند دانسته است.

جواب: اینکه محل تولد عیسی علیه السلام و غسل مریم علیها السلام و یا محل تکلم خداوند با موسی علیه السلام چه مکانی بوده است، از مسلمات تاریخی نیست که اگر گزارشی برخلاف آن رسید، آن را مردود و کتاب مشتمل بر آن را ضعیف تلقی کنیم؛ بلکه در *کافی* روایت کرده است که جناب مریم علیها السلام، عیسی علیه السلام را کنار نهر فرات زایمان کرد. در *بصائر و قصص العلماء* نیز همین مطلب آمده است.^۷

در روایت شیخ طوسی رحمته الله از امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت مریم علیها السلام، عیسی را در کربلا به دنیا آورد^۸ و طبعاً غسل جناب مریم نیز باید در همان حوالی باشد. اما در مورد محل تکلم خداوند با موسی علیه السلام، شیخ طوسی رحمته الله در *تهذیب* از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود: کنار وادی ایمن که خداوند در قرآن آن را ذکر فرموده است فرات است «والبقعة المباركة هي كربلاء»^۹ در *کامل الزیارة* نیز همین را ذکر نموده است.^{۱۰} همچنین در *منتخب البصائر* نیز همین را آورده است.^{۱۱}

آیا بهتر نبود که مقاله با بررسی دقیق مکان این حوادث، تحقیقی را در این مورد انجام می‌داد و روایات مختلف را در این مورد بررسی می‌نمود؟ به ویژه که منزل جناب شعیب نزدیک مدین در مصر بوده و جناب موسی در راه بازگشت از مدین به نبوت مبعوث شده است.

اما جریان عبور حضرت امیر علیه السلام از سرزمین کربلا و گریه اصحاب و دیدن آهوان و برداشتن و بوییدن پشکل آنها مسئله‌ای است که در روایت صدوق رحمته الله به صورت مفصل بیان شده است، گرچه در خصوصیات بسیاری با روایت خصیصی تفاوت دارد.^{۱۲}

طوس

جلد ۱ - شماره ۱۹ - تابستان ۱۳۸۱

ای کاش مقاله تصریح می‌کرد که کدام یک از امور مذکور با ادله قطعیه یا مستندات تاریخی تنافی دارد. آیا اینکه ما به جریانی اشاره کنیم و صرفاً آن را مردود یا مستبعد تلقی کنیم، روش علمی و تحقیقی است و با آموزه‌های علمی، تاریخی و کلامی موافقت دارد؟

مورد بیست و سوم: مقاله: خصیبه به منظور همانندسازی جنگ عایشه علیه حضرت علی علیه السلام در امتهای گذشته، سخن از جنگ مخالفان یهودی یوشع علیه او به میان می‌آورد که یکی از رهبران آنها صفرا (صفورا؟) دختر شعیب علیه السلام و همسر موسی علیه السلام بوده است. جواب: انکار و استبعاد مذکور، مستند به چه دلیل عقلی و شرعی یا تاریخی است؟ کدام گزارش تاریخی یا مورخی نبرد یهودیان را به رهبری صفرا همسر موسی علیه السلام با یوشع وصی موسی علیه السلام تکذیب می‌کند؟ و اگر هم باشد، چرا نویسنده به آن استناد نمی‌کند؟ آیا می‌پندارند که عدم صحت در جریان فوق، چنان واضح است که محتاج به تذکر نیست؟ به هر حال اولاً، خصیبه این جریان را به صورت «رؤی» بیان کرده است و بارها اشاره کرده‌ایم که هرگز نباید روایت یک راوی را به ویژه اگر به صورت «رؤی» باشد، به اعتقاد او حمل کرد و بر او اعتراض نمود.

ثانیاً، روایت مذکور را صدوق ثنّی نیز آورده است. ایشان از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت: به پیامبر اکرم علیه السلام گفتم: یا رسول الله علیه السلام شما را چه کسی غسل می‌دهد؟ فرمود: هر پیامبری را وصی او غسل می‌دهد. پرسیدم: وصی شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام. گفتم: چند سال بعد از شما زندگی می‌کند؟ فرمود: سی سال، همانند یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام که بعد از او سی سال زندگی کرد و صفرا همسر موسی و دختر شعیب، مدعی شد که من از تو به خلافت سزاوارترم و لشکری جمع کرد و یوشع با سپاه او نبرد کرد و وی را اسیر نمود و به خوبی با او برخورد کرد. همانا دختر ابی بکر (نیز) با چندین هزار نفر بر علی علیه السلام خروج خواهد کرد و او با آنها می‌جنگد و دختر ابوبکر را اسیر می‌نماید و با او به خوبی برخورد می‌کند و در مورد او نازل شده است: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَةِ الْأُولَى... الآية» یعنی همچنان که صفرا در جاهلیت اولی چنین کرد.^{۱۳}

صدوق ثنّی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که دو نفر منافق از قوم موسی علیه السلام با صفرا همسر موسی علیه السلام همدست شده و با سپاه صد هزار نفری به جنگ یوشع بن نون

آمدند و شکست سختی خوردند و صفراً اسیر شد. یوشع به او گفت: من در دنیا تو را عفو کردم تا آنکه با پیامبر خدا موسی ملاقات کنیم و من از آنچه از تو و قوم تو دیده‌ام، شکایت کنم. صفراً گفت: وای بر من، به خدا سوگند اگر بهشت بر من مباح شود، از دیدار پیامبر خدا - موسی علیه السلام همسرش - خجالت می‌کشم، چرا که حجاب او را دیدم و بر وصی او خروج کردم.^{۱۴}

آیا با وجود این روایات می‌توان این جریان را جعلی خواند و از موارد ضعف کتاب ذکر کرد؟

مورد بیست و چهارم: مقاله: در کتاب آمده است که حضرت علی علیه السلام در هنگام خروج برای جنگ با معاویه، یکی از مخالفان خود را تبدیل به سگ می‌کند.
جواب: البته در روایات خصیمی آمده است که سر آن مرد به صورت سگ در آمد و سپس حضرت او را به شکل انسانی برگرداند.^{۱۵}

به هر حال در این مورد نیز مقاله در مورد وجه اشکال ساکت است. آیا اشکال در امکان مسخ انسان به حیوان است؟ در حالی که قرآن صریحاً می‌گوید که به متمردين بنی‌اسرائیل خطاب کردیم: «فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين».^{۱۶}

همچنین روایات بسیاری در مورد مسوخ یعنی حیواناتی که افرادی به شکل آنها مسخ شده‌اند وارد شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند قومی را به صورتهای گوناگون مسخ نمود، مثل خوک و میمون و خرس، سپس از خوردن این گونه حیوانات عقوبتی نهی نمود تا مردم از آن استفاده نکنند و عقوبت الهی را سبک نشمارند.^{۱۷}
صدوق رحمته الله فرموده است: که مسوخ بیش از سه روز زنده نمانده‌اند و حیوانات کنونی شبیه آنها هستند.^{۱۸}

آیا اشکال در قدرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد این گونه امور است؟ همو که دارای تمامی علم کتاب است؛ کتابی که امام صادق علیه السلام فرمود: نزد سلیمان بن داود تنها یک حرف از اسم اعظم بود (و آن عجائب را انجام می‌داد) و صاحب شما کسی است که خداوند می‌فرماید «قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم عنده علم الكتاب».^{۱۹} «وكان والله عند علي عليه السلام علم الكتاب...».^{۲۰}

در احادیث دیگر آمده است که به عیسی بن مریم علیها السلام دو حرف (از اسم اعظم) داده شده بود و با آن عمل می‌کرد و اسم اعظم خداوند هفتاد و دو حرف دارد که خداوند هفتاد و دو حرف را به محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - داده است.^{۲۱}

طهری

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

لذا وقتی ابوبصیر به امام صادق علیه السلام گفت: شما می‌توانید (مثل عیسی علیه السلام) مرده زنده کنید و کور مادرزاد و مبتلا به برص را شفا دهید، حضرت فرمود: آری، به اجازه خدا، و سپس بر چشم و صورت ابوبصیر (که نابینا بود) دست کشید و او می‌گوید: خورشید آسمان و زمین و اتاقها و هرچه را در خانه بود دیدم. حضرت به من فرمود: می‌خواهی همین‌گونه باشی و حسابرسی تو در قیامت مانند مردم باشد، یا برگردی و بهشت خالص برای تو باشد؟ گفتم: برمی‌گردم. حضرت بر چشم من دست کشید، دوباره مثل اول شدم. و چون این حدیث را به ابن‌ابی‌عمیر گفتم، گفت: گواهی می‌دهم که این حق است همچنان که وجود روز حق است.^{۲۲}

آیا اشکال در بعید شمردن وقوع این حوادث است؟ ما بارها گفته‌ایم که صرف تدرت نمی‌تواند دلیل بر عدم صحت یک خبر به ویژه در باب معجزات و کرامات ائمه علیهم السلام باشد. گذشته از آنکه ما روایات متعددی را از این‌گونه مسخها در ملل گذشته (همچنان که در روایات مسوخ آمده است) و امت اسلامی داریم، که موارد آن را مرحوم بحرانی در *مَدِیْنَةُ الْمُعَاجِزِ* از کتابهای *ثاقب المناقب و خصائص سید رضی و مناقب ابن شهر آشوب و امالی ابن بابویه* آورده است.^{۲۳} به نقل مرحوم بحرانی، منصور دوانیقی با مردی مواجه شد که در نماز جماعت سر خود را با عمامه پیچیده بود و چون عمامه‌اش کنار رفت، دید که سر او مانند خوک بود و در توضیحی که داد معلوم شد که وی به خاطر جسارت‌های مدام به حضرت علی علیه السلام و اینکه روزی هزار بار علی علیه السلام را لعنت می‌کرد، سرانجام خوابی دیده بود و توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله به این صورت درآمده بود. مرحوم بحرانی قبل از نقل این جریان از صدوق تث می‌گوید: «والحدیث مشهور فی کتب الخاصة والعامة».^{۲۴}

اما اینکه حادثه اگر رخ می‌داد حتماً مشهور می‌گشت، جوابش را قبلاً متعرض شده‌ایم و گفته‌ایم صرف عدم شهرت، به ویژه در این‌گونه موارد که موانع نشر فراوان بوده بلکه عوامل کتمان زیاد بوده است، دلیل نمی‌شود و انتظار انتشار این‌گونه حوادث منطقی نیست.

مورد بیست و پنجم: مقاله: در کتاب آمده است حضرت علی علیه السلام به منظور اثبات قدرت خود، در حالی که بر روی منبر نشسته، پای خود را تکان می‌دهد و می‌گوید: مردم تاریخ این عمل را ثبت کنید، زیرا من در این زمان با پایم لگدی به سینه معاویه (در شام) زدم و او را از تخت به زمین انداختم. بعدها از شام خبری رسید که صحت این ادعا را ثابت کرد.

جواب: این جریان نیز با هیچ دلیل عقلی و یا نقلی و تاریخی منافات ندارد و انکار آن فقط یک استبعاد است که جنبه علمی ندارد. بلکه نفی و تأیید آن نیاز به بررسی قرائن دارد، و اتفاقاً حدیث مذکور را بزرگانی در کتابهای خویش - البته با تفاوتی - ذکر کرده‌اند.

نوادیر المعجزات، عیون المعجزات،^{۲۵} ارشاد القلوب^{۲۶} و بحار الانوار^{۲۷} از آن جمله‌اند. و مؤید این جریان، حدیثی است که شیخ مفید^{۲۸} به سند معتبر از امام صادق^{علیه السلام} روایت کرده است که حضرت به ابان الاحمر فرمود: ای ابان! مردم چگونه این سخن امیرالمؤمنین^{علیه السلام} را انکار می‌کنند که فرمود: اگر بخواهم این پایم را بلند می‌کنم و به سینه پسر ابوسفیان در شام می‌زنم و او را از تخت پایین می‌اندازم! ولی به آصف، وصی سلیمان که تخت بلقیس را (همان گونه که در قرآن آمده است) در کمتر از یک چشم بر هم زدن نزد سلیمان آورد، اعتراضی ندارند؟ آیا پیامبر ما^{صلی الله علیه و آله} افضل انبیا و وصی او افضل اوصیا نیست؟ چرا او را همانند وصی سلیمان قرار ندادند؟ خداوند میان ما و آنکه حق ما و فضل ما را انکار کند، داوری نماید.^{۲۸} شبیه همین حدیث را صاحب **ثاقب المناقب** آورده است.^{۲۹}

البته غرض عمده این جانب بیان قرائن و اموری است که مسئله را تأیید می‌کند، نه آنکه مدعی وقوع قطعی این گونه حوادث باشم. آنچه مهم است روشهاست و اینکه بدون تحقیق و به صرف استبعاد نباید مسئله‌ای نفی شود یا مورد تصدیق قرار گیرد.

مورد بیست و ششم: مقاله: خصیبه به منظور اثبات عدالت حضرت علی^{علیه السلام} داستان یهودی را نقل می‌کند که جنیان الاغ او را دزدیده بودند و حضرت علی^{علیه السلام} آن را بازپس می‌گیرد و این ماجرا سبب شیعه شدن او می‌شود و او این ماجرا را اولین و آخرین عدالتی می‌داند که مشاهده کرده است.

جواب: این داستان گرچه از نظر وقوع در حد یک احتمال است که تأیید آن مثل انکار آن نیاز به شواهد و قرائن دارد، و آن گونه که خصیبه ذکر نموده دارای سند معتبری نیست و شاید از متفردات این کتاب باشد، اما صرف ضعف سند، همچنان که بارها گفته‌ایم، دلیل بطلان یک گزارش نیست و گر نه گزارشها و روایتهایی در فقه و اخلاق و کلام و به ویژه در تاریخ فراوانند که عمده منابع آن گزارشهایی است مرسل و بدون سند، مثل **الکامل فی التاریخ** و یا دارای اسناد ضعیف، مثل **تاریخ طبری**.

اتفاقاً این روایت چون منسوب به حضرت علی^{علیه السلام} است، یعنی شخصیتی که ابوالعجائب است و کارهای اعجاب‌انگیز از وی فراوان گزارش شده است، از این جهت ترجیح دارد، زیرا ائمه اطهار^{علیهم السلام} به اذن خداوند بر همه آفرینش از جمله جنیان فرمانروایی

دارند، همان گونه که حضرت سلیمان بر اجنه و شیاطین مسلط بود و در روایات نمونه‌های متعددی از اعمال این قدرت گزارش شده است که به نمونه‌ای از آن اکتفا می‌کنیم.

ثقه الاسلام کلینی رحمته الله به سند معتبر از سدید صیرفی روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام به او فرمود: «یا سدید، ان لنا خدماً من الجن فاذا اردنا السرعة بعثناهم»^{۳۰}.

جایگاه اعجاز در کتاب و سنت و نزد علما و اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام

مقاله: نویسنده کتاب *الهدایة الکبری* آن را رویکرد خاص به مسئله امامت ائمه علیهم السلام می‌داند که می‌توان آن را دلائل‌نگاری در تشیع امامیه نامید. سپس افرادی مثل ابوسمینه و ثبیت بن محمد و عبدالله بن جعفر حمیری و محمد بن مسعود عیاشی را از پیشگامان دلائل‌نگاری می‌شمارد و می‌افزاید رگه‌هایی از این رویکرد را می‌توان در کتبی همچون *بصائر الدرجات* محمد بن حسن صفار و *اصول کافی* کلینی (بخش کتاب الحجة) مشاهده کرد.

جواب: اگر منظور از رویکرد خاص به مسئله دلائل‌نگاری و پیشگام بودن افراد مذکور، این است که اینان در تألیف کتاب مستقل یا اختصاص بخشی از کتاب به این موضوع پیشگام بوده‌اند، قابل بررسی است؛ زیرا ظاهراً نویسنده این پیشگامی را از فهرست منصفان اصحاب که به نام دلائل بوده است، بیان داشته‌اند در حالی که اولاً، معلوم نیست دلائل‌نویسی به معنای اعتماد اصلی بر معجزه منحصر بودن کتاب در ذکر معجز باشد، و چه بسا در میان فضائل و ادله عقلی و نقلی اعم از آیات و روایات باشد.

ثانیاً، علمای متقدم امامیه کتابهای متعددی به عنوان *الامامة* دارند که به احتمال فراوان می‌تواند دربردارنده کرامات و معجزات اهل بیت علیهم السلام باشد و فهرست بلندبالای آن را محدث بزرگوار هاشم بن سلیمان بحرانی در اول *مدینه المعاجز* ذکر نموده است.

اگر منظور از رویکرد خاص و پیشگامی این افراد، صف‌بندی در جامعه شیعه و عدم اعتقاد محوری دیگر بزرگان در مسئله امامت به بحث معجزه باشد که در مباحث آینده نویسنده مطرح می‌نماید، همچنان که خواهیم دید قابل تأمل است.

مقاله: این رویکرد - توجه خاص به دلائل‌نگاری - که در میان نقل‌گرایان امامی رواج دارد، عمده سعی خود را بر آن معطوف کرده تا در کنار ابزاری همچون نص و بلکه بالاتر از آن، از ابزاری به نام معجزه و کرامت که از آن با عنوان دلالت جمع آن دلائل یاد می‌شود،

برای اثبات امامت ائمه اثنی عشر بهره گیرد و با ذکر حوادث خارق العاده امامت ائمه علیهم السلام را اثبات نماید. از اینجاست که در موارد فراوانی از کتاب *الهدایة الکبری* پس از ذکر معجزه‌های متعدد از آنها با عبارت «هذا من دلائله وبراہین» یاد می‌شود که نکته جالب، همردیف شدن کلمه دلائل با واژه براہین است.

جواب: اینکه بزرگان شیعه تلاش می‌کرده‌اند از معجزه در کنار نص برای اثبات امامت ائمه علیهم السلام استفاده کنند مطلب حقی است که منحصر به گروه و گرایش خاصی نیست، همچنان که خواهیم دید؛ مثلاً دانشمند بزرگ و مورد اتفاق شیعه که از متکلمان بزرگ عقل‌گرا - به تعبیر مقاله - به حساب می‌آید، یعنی شیخ مفید رحمته الله (م ۴۱۳ق)، در پایان فصل مربوط به حضرت سجاد علیه السلام می‌گوید: «وقد روت الشيعة له آيات ومعجزات وبراہین واضحات لم يتسع لذكرها هذا المكان ووجودها في كتبهم المصنفة ينوب مناب ايرادها في هذا الكتاب».^{۳۱}

می‌بینیم که این جمله به وضوح حکایت از توجه شیعه به مسئله معجزه در تألیفات خویش دارد، و این البته در کنار ادله عقلیه مثل افضلیت در کمالات و بطلان ترجیح مفضول و مثل نصوص وارد شده در امامت اهل بیت علیهم السلام است. اما اینکه عالمان اعجاز را بالاتر از دیگر وجوه معرفی کرده و استدلال کرده باشند، معلوم نیست؛ گرچه در بسیاری از مواقع، اعجاز فصل الخطاب منازعات است و همین عبارت شیخ رحمته الله می‌تواند پاسخی برای تعجب نویسنده درباره تعبیر برهان در کنار دلائل باشد؛ زیرا شیخ مفید رحمته الله از معجزات اهل بیت علیهم السلام به براہین واضحات تعبیر کرده است؛ چون معجزه، خود برهانی روشن است. قبل از کلام این بزرگان سخن خداوند متعال است که بعد از ارائه دو معجزه به موسی علیه السلام با فرمان «وَأَن أَلْقِ عَصَاكَ...» و فرمان «أَسْلِكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضًا...» می‌فرماید: «فَذَانِكَ بَرَاهَانَانِ فِي رَيْكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ...».^{۳۲} یعنی خداوند این دو معجزه را برهان الهی می‌داند، پس در استعمال این کلمه در کنار دلائل جای هیچ تعجیبی نیست.

مقاله: این رویکرد برخلاف رویکرد متکلمان عقل‌گرایی همچون هشام بن حکم، مؤمن طاق، هشام بن سالم، یونس بن عبدالرحمن، ابوسهل نوبختی و در ادامه ابن قبه رازی و سید مرتضی، در آغاز مورد عنایت ویژه جامعه امامی به خصوص دانشمندان آن، به عنوان محور اصلی اثبات امامت قرار نگرفت و تنها از سوی ناشناختگانی همچون حسین بن عبدالوهاب،

معاصر سید مرتضی (۴۳۶ق)، در *عیون المعجزات* و صاحب *دلائل الامامة* به عنوان رکن اصلی دلائل تثبیت امامت ائمه علیهم السلام مورد توجه ویژه قرار گرفت....

جواب: در این بخش نکاتی ذکر شده است که قابل بررسی است.

(الف) آیا عقل‌گرایی نزد بزرگان شیعه به معنای بی‌اعتنایی به نقل و ادله نقلیه بوده است؟ مسلماً چنین نبوده و نیست و بزرگان شیعه متعبد به ادله نقلیه اعم از کتاب و سنت بوده‌اند، همچنان‌که بسیاری از آنان از راویان بزرگ روایات اهل بیت علیهم السلام می‌باشند.

(ب) آیا تمسک به ادله نقلیه - اعجاز منقول یا اعجاز محسوس - مخالف عقل‌گرایی است؟ یا آنکه ارکان اعجاز بر دلیل عقلی استوار است و این عقل است که با دیدن معجزه به صدق آورنده آن اعتراف می‌کند؟ مگر نه آن است که قرآن مجید، از اعجاز به عنوان برهان - همان‌گونه که قبلاً اشاره شد - به عنوان آیات بینات در موارد فراوان یاد می‌کند: «ولقد آتینا موسى تسع آيات بينات»، اعتماد بر نص، منافات با عقل‌گرایی ندارد و بلکه مبتنی بر استنتاج عقلی است که مقدمات آن با نص فراهم آمده است.

(ج) دلیل عدم رویکرد اینان به اعجاز به عنوان یکی از ادله امامت چیست؟ آیا اینان در جایی آن را انکار کرده‌اند؟ یا در کتابهایشان به آن بی‌توجه بوده‌اند؟

اگر برخی از اینان در مناظره‌های خویش به ادله عقلیه بسنده کرده‌اند، نه به خاطر عدم اعتنا به مسئله اعجاز است، بلکه به جهت عدم درک طرف مقابل و استنکار او نسبت به این مسئله است و اینکه راه اثبات آن برای طرف مقابل منحصر در نقل است و طبعاً نیاز به مقدمات خارجی یعنی گزارش افراد مورد اعتماد طرف مقابل دارد که فراهم کردن آن از حوصله آنان خارج بوده است. گاهی که نیاز به آن بوده و مقدمات آن نیز فراهم بوده است، همان متکلمین عقل‌گرا - به تعبیر مقاله - به اعجاز تمسک می‌کرده‌اند و بلکه اعجاز را فصل الخطاب قرار می‌داده‌اند.

مثلاً در مناظره معروف میان امام صادق علیه السلام و اصحاب آن حضرت با مرد شامی، پس از آنکه هشام بن سالم، مرد شامی را قانع کرد که نیاز به راهنمایی هست که اختلاف امت را برطرف کند، آن مرد پرسید: آن راهنما اکنون کیست؟ هشام به امام صادق علیه السلام اشاره کرد و گفت: همین که اینجا نشسته و از اطراف به سویش کوچ می‌کنند و اخبار آسمان و زمین را با میراث (علمی) از پدر و جدش برای ما گزارش می‌کنند. مرد شامی گفت: من از کجا می‌توانم این را بفهمم؟ (یعنی به دنبال دلیل قاطع بر امامت حضرت بود). هشام گفت: هرچه می‌خواهی از او بپرس.

مرد شامی گفت: عذری برابم باقی نگذاردی، باید بیرسم. در این هنگام حضرت صادق علیه السلام قبل از اینکه او بپرسد، خبرهایی مربوط به او را از غیب بیان کرد و فرمود: ای شامی، آیا می‌خواهی گزارش سفر و چگونگی راهی را که آمدی بدهم؟ و شروع به بیان آن کرد، به گونه‌ای که آن مرد شامی پیوسته می‌گفت: راست می‌گویی، راست می‌گویی، اکنون تسلیم خداوند شدم و مسلمان گشتم. حضرت فرمود: اکنون ایمان آوردی؟ اسلام قبل از ایمان است. اسلام مبنای ارث و نکاح میان مسلمانان است و ایمان (اعتقاد به امامت ائمه علیهم السلام) مبنای ثواب...^{۳۳}

آری، مباحث عقلی گاهی مقدمه‌ساز پذیرش اعجاز است و این اعجاز است که فصل الخطاب می‌شود. همچنین تمسک مکرر و علنی آن هم در محافل مناظره با مخالفین به اعجاز، برخلاف سیاست اعلام شده توسط اهل بیت علیهم السلام بوده است که به جهت موانع گسترده این کار را به صلاح نمی‌دانسته‌اند، همچنان که اعجاز یک مسئله در حد ضرورت است که در مواقع خاص اعمال می‌شود و نباید یک امر عادی جلوه کند، زیرا حکمت الهی اقتضا می‌کند که راه حق و باطل همواره باز باشد و نباید جاده آن یک‌طرفه شود. بنابراین عدم تمسک اینان در محاورات و مناظرات دلیل عدم اعتماد ایشان به این مسئله نیست.

(د) معلوم نیست چرا نویسنده محترم هنگام ذکر نام بزرگان متکلمین عقل‌گرا نام شخصیتی همانند شیخ مفید رحمته الله را که استاد سید مرتضی و بسیاری از بزرگان امامیه و بلکه استاد بشر نام گرفته، از قلم انداخته‌اند؟ آیا وی جزء متکلمین بزرگ نبوده است که بزرگان جامعه علمی آن روز را به زانو درآورده و مناظرات او با بزرگان اهل سنت در تاریخ ثبت است؛ همچنان که کتابهای فراوان او در این زمینه گواه این مسئله است؟

شیخ مفید رحمته الله در عین عقل‌گرایی کامل، با نوشتن کتاب *ارشاد* و ذکر معجزات و دلائل ائمه علیهم السلام و استدلال به آن در کنار نص و فضائل، ثابت کرد که ادعای عدم توجه علمای عقل‌گرای شیعه به مسئله اعجاز در اثبات امامت عاری از حقیقت است. همچنان که عدم ذکر نام شیخ طوسی رحمته الله در میان متکلمین عقل‌گرا عجیب است؛ زیرا کرسی کلام را که در زمان خلفای عباسی به برترین زمان می‌دادند به شیخ طوسی رحمته الله دادند و او با خاص و عام، حتی در امامت بحث می‌کرد.^{۳۴}

آری، مسئله امکان ظهور معجزات از ائمه علیهم السلام نزد برخی از متکلمین شیعه مثل ابوسهل و ابومحمد نوبختی مورد انکار قرار گرفته است.

شیخ مفید رحمته الله می‌گوید: اخبار دلالت بر وقوع معجزه از ائمه علیهم السلام می‌کند و به خاطر همین روایات صحیح من به ظهور معجزات از ایشان یقین دارم و همواره در این مسئله

جمهور اهل امامت هستند، آری، بنونوبخت (که معروف‌ترین آنها ابوسهل و ابومحمد نوبختی هستند) در مسئله مخالف‌اند.^{۳۵}

ه) اینکه گفته شد: دلائل نویسی و نگارش معجزات در میان قدما تنها از سوی صاحب *عیون المعجزات* و *دلائل الامامة* مورد توجه ویژه به عنوان رکن اصلی دلائل تثبیت امامت قرار گرفته است، آیا به این معناست که در میان قدما نیز به عنوان رکن مسئله امامت مطرح بوده اما رکن اصلی نبوده است؟ آیا تفاوت ادعای ایشان با دیگران در محور اصلی بودن است نه رکن بودن؟ و یا آنکه ادعا این است که قدما اصلاً مسئله معجزه را رکن نمی‌دانستند و به آن به این نظر نمی‌نگریستند؟ ظاهر تمسک به عقل‌گرایی و آنچه پس از این در کلام نویسنده می‌آید که معجزات را دارای مصرف درون‌گرایی و ضعیف‌السند و متناقض با ادله می‌داند، این است که مدعی عدم رکنیت و بلکه عدم اعتماد قدما به آن است.

اگر چنین باشد باید پرسید پس آن بزرگانی که خود شما آنها را پیشگامان دلائل‌نگاری ذکر کردید، مثل حمیری و عیاشی و محمدبن حسن صفار و کلینی در *کافی*، چرا جزء پیشگامان نیستند؟ چرا مفید نیست در *ارشاد* یا مسعودی (م ۳۴۶ق) در *اثبات الوصیه* و سعدبن عبدالله (م ۲۹۹ق) در *بصائر الدرجات* جزء پیشگامان ذکر نمی‌شوند تا معلوم گردد که پیشگامان این عرصه تنها ناشناختگانی مثل حسین بن عبدالوهاب نیستند؟^{۳۶} البته تحقیق بیشتر در این مسئله نیاز به مجال وسیع جهت تتبع در کتاب کلامی، تاریخی و روایی علمای شیعه دارد.

مقاله: نویسنده دلیل عدم رویکرد متکلمان عقل‌گرای امامیه را به اعجاز به عنوان محور اصلی اثبات امامت چنین بیان می‌کند: ۱. علاوه بر آنکه این رویکرد تنها برای مصرف درون‌گروهی مفید بود و نمی‌توانست مخالفان شیعه را در بحث‌های کلامی مجاب سازد؛ ۲. در درون گروه امامیه نیز فقط برای اقناع و تقویت ایمان توده مردم کارآمدی بیشتری داشت، زیرا به علت ضعف اسناد عمده روایات ارائه شده و نیز تنافی آن با مطالب و واقعیات تاریخی، علمی و حتی کلامی نمی‌توانست فرهیختگان امامی را به خود معتقد سازد.

جواب: اولاً، معجزه تنها مصرف درون‌گروهی نداشته است، زیرا روایات فراوان در کتاب‌های شیعه و احیاناً اهل سنت، گواه بر آن است که ائمه اطهار علیهم‌السلام برای اثبات امامت خویش یا در مقابل اهل سنت مثل مناظره هشام با مرد شامی که قبلاً ذکر شد، و یا در

مقابل دیگر مدعیان امامت از فرقه‌های شیعه به اعجاز متوسل می‌شده‌اند، همچنان‌که نمونه‌هایی از آن را در مبحث محور بودن معجزه ذکر خواهیم کرد.

ثانیاً، استدلال به اعجاز گاهی با ارائه آن به مخاطب است، همان‌گونه که مخاطبین زمان ائمه علیهم‌السلام دریافت می‌کرده‌اند و گاهی با اخبار و نقل آن به افراد، خواه در زمان صدور به کسانی که حاضر در صحنه نبوده‌اند و خواه به آیندگان، و در هر دو مورد معجزه کاربرد داشته است؛ زیرا در زمان صدور اعجاز، شیعیانی که در دیگر بلاد بوده‌اند، بعد از رحلت یک امام، نمایندگان خود را می‌فرستادند تا امام بعدی را شناسایی کنند و آنها به مدینه یا سامرا یا هر مکانی که امام در آن بوده می‌آمده‌اند و به تحقیق می‌پرداخته‌اند و یکی از مهم‌ترین راه‌های تحقیق برای آنها ارائه معجزه و علم غیب بوده است.

در دیگر اعصار نیز تکرر ذکر یک معجزه نزد افراد مورد اعتماد یا تواتر ذکر معجزات، اجمالاً سبب اشتهار و اطمینان و علم شنوندگان به صدق آن می‌گردد، همان‌گونه که امروز اعجاز قرآن کریم چنین است، یعنی اعجاز از ناحیه فصاحت و بلاغت - نه از نواحی علمی که مخصوص عموم نیست - تنها نزد عربها قابل درک است و برای دیگران به وسیله نقل متواتر اینان است. لذا می‌بینیم شیخ مفید رحمته‌الله به همین روایات دلائل در *ارشاد* برای امامت ائمه علیهم‌السلام استدلال می‌کند، زیرا چنین نزد همه مشهور است که می‌تواند مردم را قانع نماید. ثالثاً، مصرف درون‌گرویی داشتن مگر فایده اندکی است که عقل‌گرایان آن را نادیده بگیرند و به آن بی‌توجه باشند؟ اصولاً مگر همه اهداف یک مکتب به خارج از خود معطوف شده است و از تقویت و حفظ ایمان افراد درون خویش غافل می‌ماند؟ این همه تذکر خداوند به معجزات و دلائل و حالات انبیای گذشته، آیا جز مصرف داخلی و تقویت ایمان مسلمین، فایده دیگری دارد؟ اگر این اخبار فایده‌ای جز اقناع و تقویت ایمان توده مردم نداشته باشد، کافی است که علما و اندیشمندان که از مهم‌ترین وظایف آنها حفظ و تقویت ایمان مردم است به آن توجه کافی کنند و آن را منتشر نمایند.

رابعاً، آیا ضعف سند عمده این روایات برای عدم توجه به آن دلیل موجهی است؟ اهل علم می‌دانند که در مورد مسائل تاریخی و به ویژه عقیدتی، خبر واحد حتی اگر معتبر هم باشد حجت نیست، ولی این نه به معنای بی‌توجهی به اخبار و روایات است، بلکه به معنای دقت در استنتاج و سعی در فراهم نمودن قرائن بیشتر جهت حصول علم می‌باشد.

خبر معتبر تنها خبری که راوی آن ثقه یا حسن باشد نیست، بلکه خبری است که به جهت تراکم احتمالات موجب اطمینان یا علم شود؛ خواه از راه کثرت مخبرین یا وجود قرائن مختلف که از جمله آنان وجود موارد مشابه و نقل بزرگان و شهرت روایی و یا قیام

علم اجمالی و... است. همچنان که در مورد علم تاریخ و گزارشهای تاریخی از اعصار گذشته به همین روش باید عمل شود وگرنه گزارشهای تاریخی یا مرسل است یا راویان آنها افراد ضعیف یا مجهول هستند.

آیا آن همه روایات در مورد معجز ائمه علیهم السلام که شیخ مفید رحمته الله برای امامت ائمه علیهم السلام به آنها تمسک می کند ضعیف السند است؟ آیا آن همه روایاتی که در کافی آمده است و کلینی رحمته الله آنها را صحیح می داند و یا در *بصائر الدرجات* و... آمده است، لایق اعتماد نیست؟ خامساً، این ادعا که عمده روایات اعجاز با واقعیات تاریخی و علمی و کلامی تنافی دارد، با کدام دلیل همراه است؟ ما دیدیم در میان ۲۶ موردی که نویسنده با همه عنایت خویش، آن را مورد اشکال قرار داده بود، مشکل می شد چند مورد را پیدا کرد که با واقعیات مذکور تنافی داشته باشد.

آری، بسیاری از افرادی که به علت قصور یا تقصیر در شناخت اهل بیت علیهم السلام هر اقدام خارق العاده ای را که به مذاق آنها خوش آید و یا به جهت ایمان و علاقه بیش از حد به برخی گزارشهای تاریخی یا دیگر علوم تجربی و... آنها را قطعی می پندارند و روایات را مخالف علم قطعی تلقی می کنند.

آیا این همه بزرگان امامیه از اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام تا علمای عصر حاضر که در کتابهای خویش این همه معجز و کرامات را ذکر کرده اند فرهیخته نبوده اند و امثال ابوسهل نوبختی که منکر ظهور اعجاز از ائمه علیهم السلام است، فرهیخته هستند؟!

البته وجود برخی تنافیها میان روایات اعجاز با برخی وقایع تاریخی، فقهی، کلامی و یا با آیات قرآن قابل قبول است، اما شأن دانشمندان به هنگام مواجهه با این موارد، گریز از شکل و کنار گذاردن مجموعه روایات نیست وگرنه باید در رتبه اول علم تاریخ و دانشمندان آن را تخطئه و طرد نمود که اکثریت قاطع منابع آن سست و بی اعتبار است؛ بلکه شأن دانشمندان بررسی و تحقیق و جداسازی صحیح از سقیم به وسیله تجمع قرائن است.

مقاله: اما با رشد اخباری گری جدید به ویژه پس از قرن یازدهم، شاهد توجه بیشتر دانشمندان اخباری امامیه همچون شیخ حر عاملی و سیدهاشم بحرانی به این رویکرد می باشیم....

در قرون بعد گرچه اخباری گری با تلاش دانشمندانی همچون وحید بهبهانی در محاق فرو رفت، اما آثاری از دیدگاهها و به ویژه رویکرد خاص آنها در مود ائمه علیهم السلام در میان جامعه امامی و حتی فرهیختگان آنها باقی ماند.

جواب: اگر منظور از گرایش فوق، فقط بیان سیر رویکرد علما به مسائل معجزات باشد، باید عرض کنیم که تحلیل ناقصی است و معلوم نیست بحث اختلافات میان اخباریین با اصولیین چه ارتباطی با مبحث اعجاز و استدلال به آن در مسئله امامت دارد. کدام عالم اصولی یکی از موارد اختلاف اصولیین را با اخباریین، این محور قرار داده است؟ آیا صرف گردآوری روایات اعجاز در یک مجموعه مثل اثبات الهداة از شیخ حر عاملی یا مدینه المعاجز از سیدهاشم بحرانی به معنای مخالفت علمای اصولیین با ایشان در این مسئله است؟

اگر چنین باشد باید دانشمندان بزرگ امامیه از اول تاکنون را که در این مورد مستقلاً یا ضمناً تألیف داشته‌اند، اخباری و در مقابل دیگران قرار دهیم؛ دانشمندانی مثل حیمدی، عیاشی، صفار، کلینی، مسعودی، صدوق تث و.... بلکه به اقتضای این استدلال هر دانشمندی را که روایات اهل بیت علیهم السلام را گردآوری کرده باید اخباری شمرد و دیگر دانشمندان را اصولی و مخالف رویکرد به روایات دانست. نمی‌دانم چرا امثال علامه مجلسی تث و صاحب عوالم را جزء این گروه ذکر نموده‌اند؟

بهترین شاهد برای بطلان ارتباط اخباری‌گری با مسئله اعجاز و ذکر احادیث آن و استدلال به آن، کلمات شیخ مفید تث می‌باشد که از برجسته‌ترین علمای شیعه و اتفاقاً به دور از هرگونه اتهام به اخباری‌گری قدیم است، چرا که تقابل وی با استادش صدوق تث در مباحث کلامی و فقهی و اعتراض مکرر او به صدوق تث در عمل به هر خبر، بسیار واضح و مشهور است.

وی که در قرن چهارم می‌زیسته در کتاب ارزشمند الارشاد، در مقام اثبات امامت هر امامی به نص و فضل و معجزات او تمسک می‌کند و قبلاً عبارتی را از ایشان نقل کردیم که دلالت می‌کرد این آیات و معجزات در کتب شیعه که قبل از او تدوین شده، ذکر شده است. وی در فصل مربوط به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه می‌گوید:

فی آیات الله تعالی وبراهینه الظاهرة علی امیرالمؤمنین علیه السلام الدالة علی مكانه من الله عزوجل واختصاصه من الکرامات بما انفرد به من سواء للدعوة الی طاعته والتمسک بولایته والاستبصار بحقه والیقین بامامته والمعرفة بعصمته وکماله وظهور حجتة....^{۳۷}

وی سپس به برشمردن برخی از معجزات حضرت می‌پردازد؛ معجزاتی مثل کمال عقل خارق العاده در کودکی، ظهور و انتشار مناقب حضرت نزد خاصه و عامه با وجود کثرت منحرفین، خبرهای غیبی حضرت مثل خبر از جنگ با ناکثین و مارقین و قاسطین و آمدن

طهر

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

هزار نفر بی کم و کاست از کوفه و کشته شدن ذی النديه و عدم عبور خوارج از نهر با وجود اخبار حاکی از عبور آنان، خبر از شهادت خویش و کیفیت شهادت جویریہ و میثم و رشید هجری و کمیل بن زیاد و قنبر و....

در ادامه می گوید: از جمله آیات باهرات حضرت امیر علیه السلام برگشت خورشید برای حضرت در دو جاست (که قبلاً گذشت) و خبر مشهور که از سخن گفتن ماهیهی فرات با حضرت حکایت دارد و یا آمدن شعبان (مار بزرگ) در هنگام سخنرانی حضرت بر روی منبر و سخن او با حضرت و جواب حضرت به او و اینکه فرمود: او یکی از فرمانروایان جن بود، سؤال داشت، پاسخ دادم.

شیخ مفید رحمته الله در ادامه تأکید می کند هر که بر این آیات و نشانه ها خرده بگیرد، بر ملاحظه و اصناف کفار اعتماد کرده و همان طعنهایی را می زند که اینان بر آیات (معجزات) نبوی وارد کرده اند.^{۳۸} جالب اینجاست که در تمامی این موارد از معجزات با عنوان آیات الله یاد می کند و گاهی می گوید: «ومن آیات الله الباهرة فیہ صلی الله علیه و آله والخواص التي افرده بها ودل بالمعجز منها علی امامة....»^{۳۹}

در هنگام بیان نبرد حضرت امیر علیه السلام با اجنه و دفع شر آنها می گوید: این حدیث را عامه مثل خاصه روایت کرده اند و جز معتزله که متمایل به براهمه هستند و از شناخت اخبار دورند، کسی انکار نکرده است و در این طرز فکر راه زنداقه را پیموده اند که در قرآن به آنچه در مورد جن و ایمان آنها به خدا و رسول او آمده طعن می زنند....

وی در ادامه می گوید: من همواره می یابم که نادانان از ناصبیان و دشمنان، از داستان برخورد امیر المؤمنین علیه السلام با جنیان و کفایت شر آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب وی، اظهار تعجب می کنند و به این حدیث می خندند و آن را از خرافات باطل می شمردند و می گویند: اینها از ساخته های شیعه و بافته های ایشان است که برای کاسبی یا تعصب ساخته اند! شیخ مفید رحمته الله در پاسخ اینان می گوید: این سخن عیناً همان سخن زنداقه و همه دشمنان اسلام است.^{۴۰}

در پایان جهت آگاهی کامل خوانندگان گرامی از اهمیت مباحث مربوط به اعجاز قرآن و جایگاه معجزه نزد اهل بیت علیهم السلام و اینکه احادیث مربوط به دلائل و معجز با چه سختیها و مشکلاتی به دست ما رسیده و چه تنگنهایی را در پیش داشته و دارد، مطالبی را عرض می دارم. این مطالب تأثیر مهمی در فهم پاسخهای ارائه شده به مقاله دارد.

قرآن مجید، پیشگام در نگارش دلائل و معجزات

اگر بنا باشد که در مورد نگارش دلائل و معجزات و تمسک به آن کتابی را معرفی کنیم، باید آن کتاب را قرآن مجید بدانیم که حضرت حق جل و علا آن قدر بر روی معجزه تأکید کرده است که گویا تنها راه اثبات صدق انبیای الهی را همین می‌داند.

فهرست معجزه‌های ذکر شده در قرآن مجید

ناقه صالح،^{۴۱} سلامت شدن آتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام،^{۴۲} زنده شدن چهار مرغ بعد از تجزیه آنان،^{۴۳} نشان دادن ملکوت آسمانها و زمین به ابراهیم علیه السلام،^{۴۴} گواهی کودک به پاکی یوسف،^{۴۵} شفا یافتن چشم یعقوب با پیراهن یوسف علیه السلام،^{۴۶} شفا یافتن ایوب علیه السلام و زنده شدن خانواده او،^{۴۷} همخوانی کوهها و پرندگان با داود علیه السلام،^{۴۸} نرم شدن آهن برای حضرت داود علیه السلام،^{۴۹} دانش حضرت سلیمان علیه السلام به سخن پرندگان،^{۵۰} باد در اختیار حضرت سلیمان علیه السلام،^{۵۱} فرمانروایی حضرت سلیمان علیه السلام بر جن و انس و پرنده،^{۵۲} حضرت سلیمان علیه السلام و شنیدن و فهمیدن سخن مورچه،^{۵۳} مکالمه با هدهد و مأموریت وی و گزارش او به سلیمان علیه السلام،^{۵۴} آوردن تخت بلقیس در یک چشم بر هم زدن توسط وصی سلیمان علیه السلام،^{۵۵} فرزند دار شدن همسر نازای جناب زکریا،^{۵۶} آمدن غذای آسمانی برای حضرت مریم علیه السلام،^{۵۷} بارداری حضرت مریم علیه السلام بدون شوهر،^{۵۸} سخن گفتن و تسلی دادن عیسی علیه السلام هنگام تولد به مادر،^{۵۹} خرمای تازه دادن شاخه خرما برای حضرت مریم علیه السلام،^{۶۰} سخن گفتن حضرت عیسی علیه السلام در گهواره،^{۶۱} احیای مجسمه پرنده توسط عیسی علیه السلام،^{۶۲} شفای کور مادرزاد توسط عیسی علیه السلام،^{۶۳} شفای بیماری برص توسط عیسی علیه السلام،^{۶۴} زنده کردن مرده‌ها توسط عیسی علیه السلام،^{۶۵} آمدن مائده آسمانی برای حواریون عیسی علیه السلام،^{۶۶} نجات حضرت عیسی علیه السلام از توطئه قتل و عروج او به آسمان،^{۶۷} زنده شدن عزیز پس از یکصد سال،^{۶۸} سالم ماندن طعام و نوشیدن عزیز پس از یکصد سال،^{۶۹} زنده شدن الاغ عزیز بعد مرگ،^{۷۰} بلعیده شدن حضرت یونس علیه السلام توسط ماهی بعد از قرعه کشی،^{۷۱} زنده ماندن حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی و نجات وی،^{۷۲} رویاندن درخت کدو برای حضرت یونس علیه السلام،^{۷۳} وضعیت فوق‌العاده اصحاب کهف،^{۷۴} همراهی سگ اصحاب کهف با آنان و ماندن کنار غار،^{۷۵} بیداری بعد از خواب سیصد و نه ساله اصحاب کهف،^{۷۶} حفظ و نگهداری خارق‌العاده موسی علیه السلام در دامن فرعون،^{۷۷} شیر نخوردن موسی علیه السلام از دایه‌ها و بازگشت به نزد مادر،^{۷۸} تکلم خداوند از ناحیه درخت،^{۷۹} عصایی که در دست موسی علیه السلام از دایه‌هایی شد،^{۸۰} نورانی شدن کف دست موسی علیه السلام،^{۸۱} قحطی خاندان فرعون،^{۸۲} فرستادن طوفان به عنوان عذاب بر فرعونیان،^{۸۳} فرستادن ملخ به عنوان عذاب بر فرعونیان،^{۸۴} فرستادن کنه به عنوان عذاب بر فرعونیان،^{۸۵} فرستادن قورباغه‌ها به عنوان

طهر

عذاب بر فرعونیان،^{۸۶} خون شدن آب به عنوان عذاب بر فرعونیان،^{۸۷} شکافته شدن دریا و غرق شدن فرعونیان و عبور موسی علیه السلام و قوم او،^{۸۸} زدن شدن گروهی از بنی اسرائیل،^{۸۹} سایه انداختن ابر بر بنی اسرائیل،^{۹۰} فرستادن من و سلوی از آسمان،^{۹۱} جوشیدن آب از سنگ،^{۹۲} بلند شدن کوه طور،^{۹۳} میمون شدن گروهی از بنی اسرائیل در اثر تمرد،^{۹۴} سرگردانی چهل ساله بنی اسرائیل در زمین،^{۹۵} زنده شدن مقتول در اثر ضربه با بدن گاو بنی اسرائیل،^{۹۶} متلاشی شدن کوه در اثر تجلی خداوند،^{۹۷} بلعیده شدن قارون و خانه او توسط زمین به امر موسی علیه السلام،^{۹۸} زنده شدن ماهی در جریان موسی و یوشع و خضر علیه السلام،^{۹۹} آمدن تابوت و حمل آن توسط ملائکه،^{۱۰۰} مردن دسته جمعی هزاران نفر و زنده شدن آنها.^{۱۰۱}

جایگاه معجزه نزد ائمه اطهار علیه السلام و اصحاب ایشان

صدوق رحمه الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ابوبصیر به حضرت گفت: علت اینکه خداوند عزوجل به انبیا و فرستادگان خویش و به شما معجزه عطا کرده چیست؟ حضرت فرمود: تا دلیلی باشد بر راستگویی آورنده آن. معجزه علامت خداست که آن را جز به انبیا و فرستادگان خود و حجت‌های خویش نمی‌دهد تا راستی راستگو مشخص گردد. و این همه در ائمه دوازده گانه است، یعنی علی علیه السلام و یازده پسر او علیه السلام.^{۱۰۲}

مروری گذرا به تاریخ ائمه اطهار علیه السلام و برخورد اصحاب و انتظارات ایشان از ائمه علیه السلام گواه این حقیقت است که معجزه از مهم‌ترین ابزارهای شناخت امام می‌باشد و لذا وقتی از ائمه علیه السلام تقاضای علامت می‌کردند، برای آنها معجزه ارائه می‌نمودند.

ابوبصیر می‌گوید: به حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم! امام به چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: به چند خصلت؛ اول آنها به آنچه از پدرش به او اشاره شده است (نص). سپس حضرت فرمود: ای ابامحمد! پیش از آنکه از این مجلس برخیزی نشانه‌ای به تو خواهم داد. طولی نکشید که مردی از خراسان وارد شد. او با زبان عربی سخن گفت، ولی امام علیه السلام به زبان فارسی به وی جواب داد. مرد خراسانی گفت: فدایت شوم، من گمان کردم شما لغت خراسانی (فارسی) را خوب نمی‌دانید! حضرت فرمود: سبحان الله! اگر من نمی‌توانم خوب جواب بدهم چه فضیلتی بر تو دارم. سپس فرمود: ای ابامحمد! سخن گفتن هیچ کس و هیچ پرنده‌ای و هیچ جاندارى بر امام پوشیده نیست؛ هر که این صفات را نداشته باشد، امام نیست.^{۱۰۳} می‌بینید که امام علیه السلام دانستن علم غیب و مانند آن را شرط لازم امامت می‌داند.

وقتی حسن بن عبدالله واقفی به حضرت کاظم علیه السلام گفت: امام امروز کیست؟ فرمود: اگر بگویم می‌پذیری؟ عرض کرد: آری. فرمود: منم. گفت: چیزی هست که به آن استدلال

کنم؟ حضرت فرمود: به آن درخت بگو: موسی بن جعفر، به تو می گوید: بیا! آن مرد می گوید: رفتم (و گفتم) به خدا سوگند دیدم که زمین را می شکافد تا مقابل حضرت ایستاد، سپس حضرت به او اشاره کرد که برگردد و برگشت...^{۱۰۴}

همچنین وقتی یحیی بن اکثم از حضرت امام جواد علیه السلام علامت امامت خواست، حضرت به عصایی که در دست داشت اشاره کرد و آن عصا گفت: مولای من، امام این زمان است و اوست حجت.^{۱۰۵} همچنین حضرت امام رضا علیه السلام با اخبار به نیت قلبی عبدالله بن مغیره او را به امامت خویش راهنمایی کرد.^{۱۰۶}

حضرت امیر علیه السلام نیز به جوانی که تقاضای راهنمایی کرده بود، فرمود: نزدیک من باش که علامات هدایت را نشان دهم. سپس وقتی اسب سواری آمد و خبر پیروزی بر خوار را داد، حضرت پرسید: زیر نه‌ر یا پشت آن؟ گفت: زیر نه‌ر. حضرت سوگند خورد که از پل عبور نمی کنند تا کشته شوند. بار دیگر سوار دیگر آمد و همان خبر را داد و حضرت همان گونه جواب داد. آن مرد می گوید: خواستم که بر حضرت حمله کنم که دو اسب سوار آمدند و خبر پیروزی را در پشت نه‌ر دادند و حضرت آنها را تصدیق نمود و آن مرد از اسب پایین آمد و دست و پای حضرت را بوسید. حضرت فرمود: این برای تو آیتی است.^{۱۰۷}

زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که محمد بن حنفیه (برادر سیدالشهدا علیه السلام) بعد از شهادت حضرت، مدعی امامت شد و با حضرت سجاد علیه السلام محاجه نمود و حضرت او را کنار کعبه برد و برای اثبات امامت خویش، حجرالاسود را به داوری طلبید و حجرالاسود به امامت حضرت گواهی داد.^{۱۰۸}

همچنین بانویی به نام حبابه والیه وقتی به حضرت امیر علیه السلام گفت: یا امیرالمؤمنین! دلیل امامت چیست؟ حضرت فرمود: آن سنگریزه را بیاور، آورد، حضرت بر آن مهر زد و فرمود: هر که ادعای امامت کرد و توانست چنین مهری بزند، او امام است و نیز امام هر چه را بخواهد از او پنهان نگردد. حبابه در ادامه می گوید: پس از حضرت، نزد امام حسن و سپس امام حسین علیه السلام رفتم و ایشان مهر کردند. سپس وی نزد امام چهارم رفته است در حالی که از پیری رعه بدنش را گرفته بود و ۱۱۳ ساله بود وقتی رکوع و سجود حضرت را دید از دریافت نشانه مأیوس شد که حضرت با انگشت سبابه به او اشاره کرد و وی جوان شد. آن گاه حضرت نیز آن سنگریزه را مهر کرد و حبابه، امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر و حضرت رضا علیه السلام را درک کرد و همگی آن سنگریزه را مهر کردند و نه ماه بعد از دنیا رفت.^{۱۰۹}

و چون محمد بن فضل هاشمی از حضرت رضا علیه السلام برای شیعیان بصره تقاضای نشان دادن براهین امامت نمود، حضرت فرمود: می دانم، من سه روز بعد از رسیدن تو، خودم به بصره می آیم... سپس حضرت به اعجاز به بصره رفت و آنجا نیز دلائلی را به مردم نشان داد.^{۱۱۰}

یا وقتی پدر محمد بن راشد از امام صادق علیه السلام علامت امامت خواست، حضرت برادرش را زنده کرد و به او گفت: ای برادر از ایشان پیروی کن.^{۱۱۱}

چه بسا از برخی روایات - بلکه دلائل عقل - نیز ظاهر می شود که دلالت اعجاز بر امامت از دلالت علم و دانش نیز قوی تر و کامل تر است؛ زیرا اولاً، دلالت علم و دانش بر اعجاز، عمومی نیست و برای خواص مفید است و ثانیاً، همواره خواص، احتمال نبوغ را می دهند و به همین جهت است که حضرت رضا علیه السلام در پاسخ این سؤال که علامت امام چیست، بعد از اینکه بزرگی سن (در میان اولاد) و فضل و وصیت و... را بیان نمود، فرمود: «فاما المسائل فلیس فیها حجة»^{۱۱۲}

به همین جهت است که در حدیث مباحثه جاثلیق با حضرت امیر علیه السلام و جوابهای عالمانه و دقیق و حکیمانه حضرت امیر علیه السلام به وی، جاثلیق گفت: آنچه گفتی بی اشکال است، ولی آنچه در میان من و شما رد و بدل شد، دانشی است که میان حجت خدا و دیگر علما مشترک است (یعنی دلیل بر حجت الهی بودن شما نیست). حضرت علی علیه السلام فرمود: دلیل این مسئله اخباری است که من از دانش خویش در مورد حوادث گذشته و آینده می دهم (یعنی معجزه). جاثلیق گفت: مقداری از آن را بیان کن تا راستی ادعای خودت را ثابت کنی. سپس حضرت از نیت او در این سفر خبر داد و فرمود: اظهار کردی در جست و جوی حق هستی، ولی در دل هدف تو این نبود، اما در خواب مقام مرا به تو نشان دادند و تو را از مخالفت با من بر حذر داشتند و دستور دادند از من پیروی کنی. او نیز این سخن را تصدیق کرد و مسلمان شد.^{۱۱۳}

به همین جهت است که محمد بن مسلم با آن جلالت قدر و علوم واسع وقتی از امام باقر علیه السلام درخواست دلالت (معجزه) کرد، حضرت فرمود: میان تو و همراهت در ریزه (کلامی) واقع شد و او تو را به صحبت و شناخت ما سرزنش کرد. محمد بن مسلم (که از این مسئله به وجد آمده بود) گفت: پدرم فدایت، به خدا سوگند - فدایت شوم - همین گونه بود...^{۱۱۴}

حتی در زمان غیبت صغری، تصدیق امامت یا وکالت و کلا و نواب حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در بسیاری از مواقع به جهت دلائل و اخبار غیبیه و

کراماتی بوده است که به وسیله ایشان انتشار می‌یافته و ظاهر می‌گشته است و ثقه الاسلام کلینی رحمته الله در کافی، باب مولد الصاحب علیه السلام، موارد متعددی از این امور را ذکر کرده است؛ مثل معرفی دقیق اموال محمد بن ابراهیم بن مهزیار به گونه‌ای که حتی خودش هم از جزئیات آن آگاه نبود؛^{۱۱۵} یا پس دادن دستبند طلایی که از ناحیه مقدسه مرجوع شد و دستور داده شد آن را بشکنم، چون شکستم دیدم در میان آن چند مثقال آهن و مس یا قلع بود (یعنی مخشوش بود).^{۱۱۶} همچنین مردی اموالی به ناحیه مقدسه فرستاد ولی پذیرفته نشد و به او گفته شد: حق پسرعموهایت را که چهارصد درهم است خارج کن! سپس با محاسبه معلوم شد که حق پسرعموهایش از ملکی که با هم شریک بودند همان چهارصد درهم است.^{۱۱۷} و موارد متعدد دیگر.

ویژگیها و مشکلات احادیث فضائل و دلائل

۱. پایین بودن سطح فکر و دانش عمومی مردم

به علت کتمان وضع نگارش احادیث در قرن اول هجری، بسیاری از احکام شرعیه مهجور و بلکه مورد تحریف قرار گرفت و دست حکام و تبعه ایشان در استنباط و اجتهاد به رأی باز شد و مردم از حقایق اسلامی به ویژه مسائل مربوط به اهل بیت علیهم السلام و فضائل و معاجز آنها به دور ماندند.

اوج این جهل و تحریف را در دوران حکومت بنی امیه شاهد هستیم. ابن سعد می‌گوید: بسیاری از مردم مناسک حج را نمی‌دانستند.^{۱۱۸} و در صحیح ابی داود و سنن نسائی آمده است که اکثر اهل شام عدد فرائض را نمی‌شناختند.^{۱۱۹} ابن حزم از ابن عباس روایت کرده است که وقتی در بصره خطبه خواند و زکات فطره را مطرح کرد، مردم آن را نمی‌شناختند، به گونه‌ای که به همراهان گفت تا آنها را آموزش دهند.^{۱۲۰}

وقتی در مورد احکام واضح اسلامی آن هم نسبت به غیر شیعه وضع چنین باشد، در مورد فضائل و دلائل اهل بیت علیهم السلام چه فکر می‌کنید، آن هم در میان شیعه که در تقیه و خوف قرار داشتند. به این جهت است که گاهی در میان سؤالهای راویان بزرگ با سؤال از مسائلی مواجه می‌شویم که امروز از مسلمات است و یک توجیه آن عدم وضوح حکم در آن زمان می‌باشد.

این زمینه فکر و تصور مردم، سبب می‌شد تا وقتی سخن از حتی کوچک‌ترین کرامت بشود، در نظر آنها سنگین گردد یا راه انکار را در پیش گیرند یا به غلو گرایش یابند و عقاید انحرافی پیدا کنند، همانند قوم موسی علیه السلام که چنان جاهل بودند که در غیبت موسی علیه السلام

طهری

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

گوساله پرست شدند. یا در حالی که همراه موسی علیه السلام با دیدن آن معجزه بزرگ الهی و شکافتن نیل نجات یافته بودند همین که در آن طرف نیل، گروهی را دیدند که به بت پرستی مشغول اند، به حضرت موسی علیه السلام گفتند: «یا موسی اجعل لنا الها كما لهم آلهة». و حضرت موسی علیه السلام چه جوابی می توانست در مقابل این نادانی عمیق بدهد جز اینکه فرمود: «قال انکم قوم تجهلون ان هولاء...».^{۱۳۱}

شما می توانید این سطح فکر پایین را در اعتقاد مردم به غلات موجود در عصر ائمه علیهم السلام و بعد از آن مشاهده کنید که چگونه به مجرد برخی دعاوی پوچ و خلاف عقل و دین در مورد الوهیت ائمه علیهم السلام یا نبوت برخی از غالیان ملعون، گروهی طرفدار پیدا می کردند و کار آنها بالا می گرفت. البته در زمان ما هم از این نمونه ها فراوان اند.

۲. فضای نامطلوب فرهنگی عصر صدور روایات

هر متأمل و متفکری می داند و می یابد که فضای موجود در جامعه اعم از فکری یا روحی و... در افراد آن جامعه اعم از موافق و مخالف تأثیر جدی دارد، چرا که آدمی با توجه به فضای موجود، به طور نسبی را مسائل ارزش گذاری می کند و چه بسا ارزشهای اعلام شده جامعه مبنای اعتدال و افراط و تفریط قرار می گیرد.

بنابراین، در فضایی که مردم با بینش اهل سنت زندگی می کنند و نگاه آنها به مسئله امامت و امام، به عنوان یک انسان عادی است که با اندکی معلومات به عنوان امام یا خلیفه برگزیده شده است، در این فضا حتی مثل شیعه که برای امام، مقامی قدسی قائل است، اگر این مقام از سطحی که در نظر اهل سنت آن زمان موجود است که گفته اند امام می تواند فاسق و فاجر و ظالم نیز باشد، خیلی فاصله بگیرد، غلو و زیاده روی تلقی می شود و با انکار حتی شیعه روبه رو می گردد.

این یک حالت طبیعی آدمی است و لذا حتی کسانی که با کتب اهل سنت و فقهای آنها زیاد مرتبط باشند گاهی ناخودآگاه در آرا و نظریات خود، با توجه به آن فضا، قضاوت می کنند و اگر مسئله ای خیلی از آن فضا فاصله بگیرد، در نظرشان مستبعد و یا غلو تلقی می گردد و این آفت و خطر بزرگی است که باید مراقب آن بود.

به هر حال فضای زمان صدور روایات، فضای تلقی خاصی از امام بوده است، لذا بیان مقامات بلند ائمه اطهار علیهم السلام را با مشکل روبه رو می کرده است و این خود می تواند زمینه محرومیت از بسیاری از دانشها و بیان حقایق باشد. همچنان که امروزه نیز اگر شیعه یا

مسلمان در فضای نامطلوب کفار قرار گیرد، در فهم و بلکه بیان حقایقی که با فضای فرهنگی معاصر فاصله زیادی دارد دچار مشکلات فراوانی خواهد بود.

اینها گذشته از عناد و دشمنی خاصی است که در مدینه و مکه در زمان بنی‌امیه در اثر تبلیغات گسترده دشمنان و حکام اموی، میان مردم عادی با خاندان عصمت و طهارت وجود داشته است؛ به طوری که اکثریت افراد را نواصب و معاندین تشکیل می‌داده‌اند.

۳. وجود حاکمان و طاغیان ستمگر و بهانه‌جو

در دوران سخت و تاریک حکومت بنی‌امیه، هستی شیعیان و اهل‌بیت علیهم‌السلام مورد حمله قرار گرفته بود و شیعه نه تنها امکان گسترش مکتب خویش را نداشت، بلکه تمامی سعی خود را جهت حفظ موجودیت خویش در مقابل تهاجم‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به کار می‌گرفت. و طبیعی است در این شرایط اهل‌بیت علیهم‌السلام نه تنها در مورد روایات مربوط به فضائل و معاجز خویش، بلکه حتی در مورد بیان مسائل اولیه اسلام که مخالف حاکمان بود نیز در تنگنا قرار داشتند.

تنها در فضای نسبتاً باز و آزاد درگیری بنی‌امیه با بنی‌عباس تا استقرار حکومت بنی‌عباس، امکان بیان احکام دین و معرفی اهل‌بیت علیهم‌السلام فراهم گشت و امام باقر علیه‌السلام در اواخر عمر و سپس حضرت صادق علیه‌السلام به نشر آثار و از جمله معرفی ائمه علیهم‌السلام پرداختند و شیعه یعنی اسلام واقعی جان گرفت و جهان اسلام از آن بهره‌مند شد.

سپس بعد از استقرار بنی‌عباس و آغاز ستمگری بنی‌امیه دوباره جو خفقان بر اهل‌بیت علیهم‌السلام شدت گرفت، و به جز اندکی در زمان ولایت‌عهدی حضرت رضا علیه‌السلام، اهل‌بیت علیهم‌السلام ناچار از رعایت و مراقبت وضع موجود و تقیه از حکام بودند.

اهل‌بیت علیهم‌السلام در این زمانهای سخت همواره مراقب بودند که سخن یا حرکتی نگویند و انجام ندهند که حکام را علیه آنان یا شیعیان تحریک کند و چون یکی از مهم‌ترین بهانه‌ها در دست دشمنان، مسئله معاجز و کرامات بود، از شیوع آن در جامعه آن‌روز به شدت ممانعت می‌کردند.

یکی از مهم‌ترین علل دستورهای اکید اهل‌بیت علیهم‌السلام به کتمان اسرار و عدم افشای آن، این بود که این کرامات از مؤثرترین اسباب توجه مردم اعم از عوام و خواص به اهل‌بیت علیهم‌السلام بود و آنها را به امامت ایشان که یک حزب خطرناک مخالف تلقی می‌شدند سوق می‌داد. اعلام امامت در بسیاری از آن دورانها مساوی با مرگ و شکنجه بوده است.

طهری

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

نمونه این دوران خفقان را هنگام شهادت امام صادق علیه السلام در زمان منصور عباسی می‌یابیم. شیخ مفید رحمته الله به سند خود روایت کرده است که هشام بن سالم و مؤمن طاق بعد از رحلت امام صادق علیه السلام متحیر مانده بودند که امام کیست. مردم به عبدالله بن جعفر معتقد گشته بودند. هشام می‌گوید: در کوچه نشسته بودیم و فکر می‌کردیم چه کنیم، نزد که برویم: مرجئه، قدریه، معتزله، زیدیه...

ناگاه دیدیم پیرمردی به ما اشاره می‌کند. من ترسیدم که از جاسوسهای منصور باشد، زیرا در مدینه جاسوسهایی گماشته بود تا بفهمد چه کسی بعد از امام صادق علیه السلام مورد توافق قرار می‌گیرد تا او را بگیرد و بکشد.

به مؤمن طاق گفتم: اندکی از من فاصله بگیر، که من بر تو و خودم هراسانم. او متوجه من است نه تو، دور شو که هلاک نشوی او دور شد و من دنبال آن شیخ رفتم، چون چاره‌ای نداشتیم و تن به مرگ داده بود. او مرا کنار در خانه ابوالحسن موسی علیه السلام آورد و رفت. خادمی آنجا بود و به من گفت: داخل شو! وارد خانه شدم، حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را دیدم. ایشان ابتدا به من فرمود: «إلىّ ألىّ! لا إلى المرجئة ولا إلى القدرية ولا إلى المعتزلة ولا إلى الخوارج ولا إلى الزيدية.»

عرض کردم: فدایت شوم، پدرت رفت؟ فرمود: آری. گفتم: با مرگ؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس از او چه کسی است برای ما؟ فرمود: اگر خدا بخواهد، تو را هدایت می‌کند. عرض کردم: برادرت عبدالله می‌پندارد که او بعد از پدرش امام است. فرمود: عبدالله می‌خواهد خدا عبادت نشود. عرض کردم: بعد از پدر شما امام کیست؟ فرمود: اگر خدا بخواهد تو را راهنمایی می‌کند. عرض کردم: فدایت شوم، شما امام هستی؟ فرمود: من این را نمی‌گویم. با خود گفتم: راه مسئله را درست نیمودم. دوباره پرسیدم: آیا بر شما امامی هست؟ فرمود: نه. در این هنگام چنان هیبت و عظمتی از آن بزرگوار در دلم افتاد که جز خدا نمی‌داند.

عرض کردم: قربانت شوم، آیا از شما بپرسم، همچنان که از پدرت می‌پرسیدم؟ فرمود: بپرس تا پاسخ شنوی ولی فاش مکن، اگر فاش کنی سر بریدن است (ما یا شما را می‌کشند!) از حضرت پرسیدم و دیدم دریایی است بی‌کران. گفتم: پیروان پدرت گمراه شده‌اند، آیا با وجود پیمانی که بر پیمان داشتن از من گرفته‌ای، جریان امامت شما را به آنان برسانم؟ فرمود: هر کدام را رشید (و خردمند) یافتی به او برسان و پیمان بگیر که فاش نکند که اگر فاش کند سر بریدن است و با دست به گلوی خود اشاره نمود....^{۱۳۲}

لذا حضرت رضا علیه السلام به بزنطی فرمود: اگر هر آنچه می خواهید به شما بدهیم، برای شما شر می گردد و سبب مشکلات برای صاحب الامر نیز می شود.^{۱۲۲}

۴. نافرمانی برخی از شیعیان در برابر دستور کتمان اسرار

یکی از مسائل مهم در مورد فضائل و به ویژه دلائل و کرامات و معجزات ائمه اطهار علیهم السلام این بود که شیعیانی که شاهد و ناظر برخی از این اسرار الهی بودند، از فرط هیجان و علاقه، نمی توانستند خود را کنترل کنند و هر کجا که می رسیدند آن را بازگو می کردند و این برخی گرفتاریهای عقیدتی و سیاسی برای خودشان و اهل بیت علیهم السلام فراهم می کرد و چه بسا در اتهام غلو و کفر به شیعیان و مزاحمت برای شیعه و اهل بیت علیهم السلام بهانه به دست حکام جور می داد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «لو کان لالستکم ادکیه لحدث کل امرء بماله وعلیه؛ اگر بر زبانهای شما بندی می بود (مهار می داشت)، به سود و زیان هر کدام از شما خبر می دادم.»^{۱۲۳}

در حدیث دیگر وقتی ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: شما چرا به مرگ و مصائب اصحاب خود خبر نمی دهید؟ فرمود: این دری است که بسته شد جز اینکه حسین بن علی علیه السلام اندکی از آن را گشود، سپس فرمود: «یا ابا محمد! ان اولئک کانت علی افواهم ادکیه؛ آنها بر دهانشان بند بود (مهار داشت).»^{۱۲۴}

یکی از نمونه های این کم تحمل بودن و مهار نداشتن را در مثل معلی بن خنیس، از اصحاب خوب امام صادق علیه السلام، می بینیم. حفص می گوید: آن زمان که معلی بن خنیس را به دار آویختند، به من فرمود: ای حفص! من به معلی دستوری داده بودم، مخالفت کرد و به حدید (قتل) دچار شد روزی به او نگاه کردم، دیدم خیلی ناراحت و غمگین است. گفتم: ای معلی، گویا به یاد خانواده ات هستی (که در کوفه بوده اند). گفت: آری (از عراق خبر شیوع وبا می رسد و نگران خانواده ام هستم. حضرت به او فرمود: می خواهی آنها را ببینی؟ گفت: آری). فرمود: به او گفتم: نزدیک بیا و دستی بر صورتش کشیدم و گفتم: کجا هستی؟ گفت: ای سرور من! من در خانه ام هستم و همسرم و فرزندانم اینجا هستند. او را رها کردم تا با آنها دیدار کرد، سپس گفتم: بیا نزدیک و بر صورتش دست کشیدم و گفتم: کجا هستی؟ گفت: با شمایم در مدینه و این اتفاق شماسه! به او گفتم: ای معلی! ما حدیثی داریم؛ هر که بر ما حفظ کند، خداوند او را و دین و دنیایش را حفظ کند. ای معلی! کاری

طهر

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

نکنید که به خاطر حدیث ما در دست مردم (حکومت) اسیر باشید که اگر خواستند بر شما منت نهند و اگر خواستند شما را بکشند. ای معلی! هر که حدیث سخت ما را (اسرار ما را) کتمان کند، خداوند آن را نوری میان دو چشم او قرار می‌دهد... ای معلی! تو کشته خواهی شد آماده باش!!^{۱۲۶}

ولی معلی کتمان نکرد و در همین راه نیز کشته شد. حضرت صادق علیه السلام نه تنها خبر شهادت او را به خودش بلکه یکسال قبل از آن به ابوبصیر داد. ابوبصیر می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام سخن از معلی بن خنیس شد، فرمود: آنچه می‌گویم مخفی دار. عرض کردم: باشد. فرمود: معلی به درجه ما نمی‌رسد مگر به آنچه داود بن علی (حاکم مدینه) در مورد او انجام می‌دهد! عرض کردم: چه مصیبی به او از جانب داود بن علی می‌رسد؟ فرمود: او را می‌طلبند و دستور می‌دهد گردنش را بزنند و بر دار کشند! عرض کردم: انا لله وانا اليه راجعون. فرمود: آنچه گفتم سال آینده می‌شود. سال آینده داود بن علی والی مدینه شد. معلی را خواست و از وی - که کارگزار و نزدیک به حضرت بود - نام شیعیان حضرت را خواست. معلی انکار کرد و گفت: من کارهای حضرت را می‌کنم و کسی را نمی‌شناسم. وی گفت: اگر نگویی تو را می‌کشم. معلی گفت: آیا مرا از قتل می‌ترسانی؟ به خدا اگر زیر قدم من هم باشند، پایم را بر نمی‌دارم و اگر مرا بکشی، خداوند مرا سعادتمند می‌کند - ان شاء الله - و تو را شقی خواهد کرد. و سپس همان‌طور شد که حضرت فرموده بود.^{۱۲۷}

معلوم است که همین مسئله چه بسا سبب عدم بیان حقایق از جانب اهل بیت علیهم السلام می‌شود و در نتیجه مسئله اعجاز و کرامت پوشیده می‌ماند. در حقیقت مسئله اعجاز و جو حاکم به گونه‌ای بوده است که بسیاری از وقتها گفتن و نگفتن آن هر کدام دارای محذوراتی بوده است. نگفتن آن سبب عدم معرف می‌شده است و گفتن آن سبب بروز مشکلات!! لذا در این مورد می‌بایست با سیاست و درایت خاصی عمل می‌شده است، و در این شرایط هرگز نباید توقع انتشار این‌گونه اخبار را در سطح گسترده داشت.

۵. ظهور غلو و غالیان در قرن دوم و سوم

یکی از حوادث تلخ در زمان ائمه اطهار علیهم السلام ظهور غالیان به طور گسترده در میان مدعیان پیروی از اهل بیت علیهم السلام است که این مسئله تأثیرات ناگواری بر وجهه مکتب اهل بیت علیهم السلام نزد دیگران و به ویژه دشمنان داشته و سبب تبلیغات سوء علیه ایشان گردیده و بالطبع از نظر روانی نیز اهل بیت علیهم السلام و راویان را با مشکل روبه‌رو کرده است تا در مقابل دلائل و معجزات ائمه علیهم السلام با وسواس و احتیاط بیشتری رفتار کنند.

این غالیان از زمان حضرت امیر علیه السلام به بعد ظهور کرده‌اند؛ غالیانی مثل عبدالله بن سبا^{۱۳۸} در زمان امیرالمؤمنین و حارث شامی، بنان التبان یا بیان بن سمان، مغیره بن سعید، ابوالخطاب محمد بن ابی زینب، بشار شعیری، حمزة الترمذی بن عمار، صائد النهدی، محمد بن نصیر نمیری، عمر بن فرج، محمد بن بشیر، علی بن حسکه، قاسم الیقطنی، الشعرانی، حسن بن محمد ابن بابا القمی، محمد بن موسی الشریعی، محمد بن فرات، احمد بن هلال الکرخی و محمد بن علی الشلمغانی که به او ابن ابی العزقر نیز می‌گویند.

عکس‌العمل شدید ائمه علیهم السلام در مقابل غلو و غالیان

به همین جهت است که انبوه روایات در لعن و طرد اینان از اهل بیت علیهم السلام رسیده است که در برخی از آنها غلات از یهود و نصارا و مجوس و مشرکین بدتر معرفی شده‌اند^{۱۳۹} و غالیان را واضعان اخبار معرفی کرده‌اند.^{۱۴۰} همچنین بسیاری از آنان را به اسم لعنت نموده و از آنها بیزار می‌جسته‌اند؛ مثل بنان البیان^{۱۴۱} و ابامنصور^{۱۴۲} و عبدالله بن سبا^{۱۴۳} و مغیره بن سعید^{۱۴۴} و جعفر بن واقد^{۱۴۵} و سوی و بزیع^{۱۴۶} و بشار^{۱۴۷} و محمد بن بشیر^{۱۴۸} و علی بن حسکه القمی و قاسم الیقطنی^{۱۴۹} و حسن بن محمد بن بابا و الفهری^{۱۵۰} و محمد بن فرات.^{۱۵۱}

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که بگوید ما پیامبر هستیم لعنت خدا بر او باد و هر که در این شک کند لعنت خدا بر او باد.^{۱۴۲} وقتی به حضرت خبر دادند که گروهی در کوفه «لبیک یا جعفر» گفته‌اند، به سجده افتاد و سینه بر زمین نهاد و گریست و با انگشت اظهار ذلت نمود و می‌فرمود: بلکه بنده خدا، بنده خالص و حقیر، بارها تکرار کرد و سپس سر را بلند نمود، در حالی که اشک‌هایش بر محاسنش سرازیر بود. راوی می‌گوید: من از این خبری که به ایشان دادم پشیمان شدم و گفتم: فدایت شوم، شما که گناهی ندارید. فرمود: اگر عیسی در مقابل سخنی که نصارا درباره او گفتند ساکت می‌شد، بر خداوند حق بود که او را کر و لال کند و اگر من از سخن ابوالخطاب ساکت شوم، بر خداوند حق است که مرا کر و لال کند.^{۱۴۳}

حضرت رضا علیه السلام یکی از عوامل شیوع غلو را احادیث دروغین مخالفین ذکر نمود و ضمن هشدار در مورد فضائلی که مخالفین در مورد ائمه علیهم السلام دارند و نظیر آن در کلام ایشان نیست، فرمود: مخالفین ما سه گونه در مورد ما روایت دارند: ۱. روایات غلو؛ ۲. روایات تفسیر؛ ۳. روایاتی که بدگویی دشمنان ما در آن به اسم شده است. وقتی مردم حدیث غلو را

در مورد ما می‌شنوند، شیعیان ما را تکفیر می‌کنند و آنها را به اعتقاد بر ربوبیت ما متهم می‌کنند و چون حدیث تقصیر را می‌شنوند، در مورد ما همان (مقام نازل یا امور منکر) را معتقد می‌شوند و چون عیوب دشمنان ما را به نام می‌شنوند، ما را به نام بدگویی می‌کنند.^{۱۳۴}

۶. سنگین بودن اسرار اهل بیت علیهم السلام

حضرت صادق علیه السلام فرمود: حدیث ما سخت و طاقت فرساست که جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده‌ای که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد، آن را تحمل نمی‌کند.^{۱۳۵} و گاهی می‌فرمود: حتی فرشته مقرب و پیامبر مرسل و مؤمن ممتحن نیز آن را تحمل نمی‌کند.^{۱۳۶}

همین نکته سبب می‌شود که القا و بیان این احادیث بسیار محدود باشد و در نتیجه به عدم شیوع و انتشار آنها می‌انجامد و عمده، مخصوص برخی از خواص می‌شود. پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: «یا علی! لولا ان تقول طوائف من امتی ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم لقلت فیک قولاً لاقرّ بلاء من الناس الا اخذوا التراب فی تحت قدمک للیتمسون بذلك البرکة....»^{۱۳۷}

علامه مجلسی رحمه الله می‌گوید: بدان که این حدیث دلالت بر فضیلتی بزرگ می‌کند که شبیه هیچ فضیلتی نیست و دلالت می‌کند که پیامبر علیه السلام با وجود آن همه مدح و بازگویی فضائل حضرت امیر علیه السلام، بسیاری از فضائل حضرتش را از ترس غلو، مخفی داشته است....^{۱۳۸}

مسئله آن قدر سنگین است که زراره به امام باقر علیه السلام می‌گوید: من از احادیث شیعه، بسیار دارم، تصمیم دارم که آتشی بیفروزم و همه را بسوزانم! و حضرت با جملاتی به او می‌فهماند که به خاطر سنگینی فضائل اهل بیت علیهم السلام و عدم تحمل نباید آنها را انکار کرد.^{۱۳۹}

آری، تعدادی از این اسرار را حضرت باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفی سپرد و فرمود: به کسی بازگو نکن. جابر می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم، شما بار سنگینی بر دوش ما نهادی، با بازگو کردن سرّ خودتان که به هیچ کس نخواهم گفت. ولی چه بسا این سرّ در سینه‌ام می‌جوشد و موج می‌زند، به گونه‌ای که حالتی شبیه جنون به من دست می‌دهد (چه کنم؟) فرمود: ای جابر! هرگاه چنین حالتی به تو دست داد، گودالی حفر کن و سر خویش را در آن فرو بر و بگو: محمد بن علی چنین و چنان به من خبر داد!!^{۱۴۰}

۷. فرمان اکید اهل بیت علیهم السلام در کتمان اسرار و حرمت افشای آن

شدت تقیه در زمان ائمه علیهم السلام سبب شد افشای اسرار ایشان و آنچه سبب صدمه به شیعه از جانب مخالفین می شد، تحریم گردد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که روزش را با افشای سرّ ما آغاز کند، خداوند بر او حرارت آهن (مرگ) و تنگی مجالس (زندان) را مسلط می کند.^{۱۵۱} و فرمود: برخی از امر ما پوشیده با پیمان است، هر که بر ما هتک کند خداوند او را ذلیل گرداند.^{۱۵۲} و گاهی می فرمود: آنکه حدیث ما را فاش می کند، ما را به قتل خطا نکشته، بلکه عمداً ما را کشته است.^{۱۵۳}

البته معلوم است که منظور از اذاعه و عدم کتمان، در مواردی است که موجب صدمه بر حق و اهل آن باشد. لذا در احادیث آمده است: «من اذاع علينا حدیثنا سلبه الله الایمان».^{۱۵۴}

حضرت صادق علیه السلام چون ابوبصیر از حضرت سؤالی کرد، فرمود: آیا تا به حال چیزی از احادیث من را کتمان کرده ای؟ ابوبصیر گوید: داشتم فکر می کردم که حضرت با توجه به حالت من فرمود: آنچه به یارانت گفته ای اشکال ندارد، افشا به این است که به دیگران بگویی.^{۱۵۵}

در کافی به سند صحیح از عبدالله بن مغیره روایت کرده است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در منی، زنی را دید که می گرید و کودکان او نیز کنار او گریان هستند. حضرت از علت گریه او پرسید، زن گفت: ای بنده خدا، من اطفال یتیمی دارم و درآمد من و بچه هایم از این گاو بود که اکنون مرده است و من بیچاره شده ام. حضرت فرمود: می خواهی گاو را برایت زنده کنم؟ به زن الهام شد بگوید: آری. حضرت کاظم علیه السلام به گوشه ای رفت و دو رکعت نماز خواند، سپس دست خویش را اندکی بلند نمود و لبهای خویش را حرکت داد، سپس برخاست و گاو را صدایی زد و با سر عصا (یا پا) بر او زد که ناگاه گاو برخاست و ایستاد. زن که از این منظره مبهوت شده بود فریاد زد: به پروردگار کعبه این مرد عیسی بن مریم علیه السلام است! پس حضرت میان مردم رفت (یعنی خود را پنهان کرد تا شناخته نشود).^{۱۵۶}

۸. در معرض اتهام بودن راویان احادیث دلائل و معاجز

مسئله غلو و انزجار اهل بیت علیهم السلام از غلو و غالیان از یک طرف و شیوع آن در قرن سوم و چهارم از طرف دیگر سبب شد که جامعه شیعه با حساسیت بیشتری با مسئله برخورد کند درست مثل شیوع یک بیماری مهلک که سبب می شود رفتار احتیاط گونه و سختی را در مقابله با آن پیش بگیرند. در نتیجه بسیاری از روایات که شبهه غلو در آن بود مورد سوء ظن

طهری

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

قرار گرفت، به ویژه روایاتی که غالیاً به آن تمسک می‌کرده‌اند یا توهم تمسک داشته است. به دنبال آن، راویانی که این گونه روایات را روایت می‌کرده‌اند در مظان اتهام قرار می‌گرفتند، به ویژه اگر این گونه روایات از آنها زیاد شنیده می‌شد و یا مورد توجه غالیاً قرار می‌گرفت.

این مسئله در قرن سوم و چهارم در میان قمیون از علمای شیعه، دارای حساسیت بیشتری بود، به ویژه که حساسیت مسئله غلو سبب شده بود تا به تفسیر حداقلی فضائل بسنده کنند و تعدی از آن را نوعی غلو تلقی نمایند. و چه بسیار راویانی که به جهت اعتقاد به معجز و کرامات اهل بیت علیهم‌السلام بیش از آنچه قمیون می‌شناختند، متهم به غلو شده یا با دیده تردید به آنها نگاه شده است. و به این جهت است که در کتابهای رجال رومی به غلو و فساد مذهب، و اتهام به ارتفاع یا اضطراب، فراوان به چشم می‌خورد.

این اقدامهای تند و احتیاط‌آمیز گرچه در آن مقطع حساس، سبب تضعیف غلات و تصفیه غلو از جامعه شیعه می‌شد، اما بسیاری از راویان فقه را نیز مورد اتهام قرار می‌داد؛ به گونه‌ای که آیندگان را از روایات آنها محروم می‌کرد، زیرا آیندگان برای شناخت افراد به کتب علمای رجال که عمدتاً در قرن سوم و چهارم تألیف شد مراجعه می‌کردند و اینان نیز یکی از مهم‌ترین معیارهاشان برای معرفی افراد، مسئله غلو بود، به ویژه که غلو را آن‌طور که خود می‌پنداشتند معنا می‌کردند. مهم‌تر آنکه نفس روایت کردن حدیثی که به نظر ایشان معنای غلو داشت، برای متهم کردن راوی به غلو کافی بود.

در این فضا طبیعی است که رغبت علما و راویان به احادیث معجز و کرامات اندک گردد، زیرا بیان این گونه روایات، حیثیت و وجهه علمی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به ویژه اگر بسیار باشد و به طور غیراختیاری مورد توجه غالیاً قرار گیرد و از آن بهره‌برداری کنند.

۹. حکمت الهی در محدود بودن معجز و کرامات

انبیا و ائمه علیهم‌السلام گرچه با عنایت الهی دارای قدرت وسیع در انجام کارهای عظیم هستند، اما قلب آنها ظرف مشیت الهی است و تا خداوند راضی نباشد و اذن ندهد آنها اقدام نمی‌کنند. لذا وقتی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفتند چرا بر او آیات نازل نمی‌شود: «**قَالُوا لَوْلَا انْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ**»، پاسخ این بود: «**قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ**». ^{۱۵۷} این گونه

است که ظهور اعجاز نیاز به اذن الهی دارد که آن هم تابع حکمتها و شرایط خاصی است. در روایت است که یکی از دوستان حضرت سجاد علیه‌السلام نزد حضرت از بدهی چهارصد دیناری خود اظهار ناراحتی کرد و حضرت سجاد علیه‌السلام از شدت ناراحتی برای آن مؤمن

گریستند و فرمودند: کدام مصیبت از این بزرگ‌تر که مؤمن برادرش را گرفتار ببیند و نتواند او را نجات دهد! وقتی سخن به گوش مخالفین رسید، طعن زدند و گفتند: عجا از این گروه! گاهی ادعا می‌کنند که آسمان و زمین به فرمان ایشان است و هرچه از خداوند بخواهند به ایشان می‌دهد و گاهی از اصلاح حال برادر مؤمن خود اظهار عجز می‌کنند! و چون این ملامتها را آن مرد گرفتار به حضرت رساند، حضرت فرمود: اکنون خداوند برای رفع گرفتاری تو اجازه داد و حضرت از راهی شگفت‌انگیز بدهی او را تأمین نمود.^{۱۵۸}

از آنجا که که تکرار و علنی شدن زیاد معجز با مسئله نظام و امتحان الهی و لوازم آن و سنن الهی تناسب ندارد و از طرفی تکرار این عجایب توقعات فراوانی را ایجاد می‌کند که سبب سستی بسیاری در دیگر امور زندگی و موجب شهرت و توجه مردم به اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود، حضرت حق جل و علا اجازه این گونه امور را جز در موارد معدود نمی‌داده است. همین مسئله محدودیتهایی را در نشر این فضائل ایجاد می‌کند.

نتیجه‌گیری

از مقدمات گفته شده در مورد خصوصیات و ویژگیها و مشکلات احادیث دلائل و معجز می‌توان نتایج ذیل را گرفت:

۱. وجود احادیث و فضائل و معجز کنونی در کتب اصحاب، خود از دلائل و آیات الهی است که با وجود این همه مشکلات و موانع شدید، به دست ما رسیده است و این نیست جز عنایت الهی برای معرفی اهل بیت علیهم‌السلام. شیخ حر عاملی رحمته‌الله می‌فرماید: عجب نه از جهت از دست رفتن احادیثی است که از میان رفتند، بلکه عجب از ماندن این مقدار از احادیث است که با وجود آن همه موانع مانده است.^{۱۵۹}

۲. برخی نارساییها و ضعفها در اسناد روایات دلائل و معجز به جهت مشکلاتی بوده که نقل این گونه احادیث داشته است، مثل بهانه‌جویی غالیان، مخالفت با تقیه و امر به کتمان، مزاحمت طاغیان و مورد اتهام قرار گرفتن در نزد علما.

۳. هنگام مواجهه با احادیث معجز و دلائل باید با احتیاط کامل در مورد آنها قضاوت شود، زیرا دو طرف حکم، یعنی نفی و اثبات آن خطرناک است. نفی بی‌مورد، جهالت در معرفت ائمه علیهم‌السلام را در پیش دارد و اثبات بی‌مورد، چه بسا سبب ترویج غلو و خرافات می‌گردد.

طهری

۴. علاقه و محبت به اهل بیت علیهم السلام نباید به گونه‌ای باشد که بیان اسرار آنها در موارد نامناسب و برای افراد کم ظرفیت سبب بدبینی به مکتب اهل بیت علیهم السلام یا مزاحمت برای شیعیان گردد.

۵. از آنجا که همه شیعیان از نظر ایمان و معرفت در یک سطح نیستند و دارای درجات متفاوت می‌باشند، در بیان معاجز و اسرار اهل بیت علیهم السلام باید ظرفیت شنونده لحاظ شود و طی مراحل با بالا بردن سطح فکر و پذیرش او، معارف سنگین‌تر بیان گردد. در پایان توجه همگان را به این نکته جلب می‌نمایم که کرامات و معاجزی که از ائمه اطهار علیهم السلام صادر گشته و یا می‌گردد، از بهترین آیات و نشانه‌های الهی در حقانیت مکتب ایشان و پشتوانه بی‌بدیلی جهت حفظ و تقویت ایمان و علم به دستورهای ایشان است. همچنان‌که به عیان می‌بینیم و در درون خویش نیز می‌یابیم که تأثیر این گونه امور در دل مردم از بسیاری از تحلیلهای ذهنی قوی‌تر و حساس‌تر است. بنابراین، اعراض از این وسیله مهم تبلیغی و آیات الهی با بهانه‌های مختلف، چیزی جز دور کردن راه و به زحمت انداختن خویش و محروم کردن خود و جامعه از این شاهراه هدایت و عنایت الهی نیست. به امید آنکه خداوند متعال همه ما را در راه ترویج و تبلیغ مکتب نورانی اهل بیت علیهم السلام توفیق روزافزون عنایت نماید.

پی نوشتها:

۱. الارشاد، فصل ۷۶، اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام.
۲. القدير، ج ۳، ص ۱۲۶ - ۱۴۱.
۳. ر.ک. بحار الانوار، ج ۳۳ و ۴۱ و ۸۰.
۴. ر.ک: القدير، ج ۳، ص ۱۲۶.
۵. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۷۱؛ سیدبن طاووس در فرج المهموم، ص ۸۷؛ بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۲۴۳.
۶. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۲۵.
۷. همان، ج ۱۴، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.
۸. همان، ص ۲۱۲، از تهذیب الاحکام.
۹. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۶.
۱۰. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۹.
۱۱. همان، ص ۲۵.
۱۲. کمال الدین، صدوق نقی، ج ۲، ص ۵۳۳، حدیث الطبباء بارض نبوی.
۱۳. همان، ج ۱، ص ۲۷۱.
۱۴. همان، ص ۱۵۴.
۱۵. الهدایة الکبری، ص ۱۲۴.
۱۶. بقره: ۶۶.
۱۷. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۱۱، باب ۱، ابواب اطعمه محرمة، ح ۱ و ۴.
۱۸. همان، ص ۳۱۵.
۱۹. رعد: ۴۳.
۲۰. بصائر الدرجات، جزء ۵، باب ۱، ص ۲۱۲.
۲۱. همان، جزء ۴، باب ۱۲، احادیث باب.
۲۲. همان، جزء ۶، باب ۳، ح ۱، ص ۲۶۹.
۲۳. مدینة المعاجز، در موارد مختلف.
۲۴. همان، ص ۵۰، معجزه ش ۱۰۰.

طهری

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

۲۵. تألیف سید مرتضی، همچنان که برخی مثل صاحب مدینه المعاجز معتقد هستند، یا تألیف حسین بن عبدالوهاب از علمای قرن پنجم، همان گونه که محدث نوری رحمته الله فرموده است و یا تألیف برخی از قداما، آن گونه که علامه مجلسی رحمته الله در مقدمه بحار الانوار، ج ۱ احتمال داده است.

۲۶. تألیف حسن بن محمد دیلمی از علمای قرن هفتم و از فضلاء اصحاب در فقه و حدیث و عرفان و مغازی و سیر: فوائد الرضویة، ص ۹۴.

۲۷. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۴۴، از برخی مؤلفات اصحاب.

۲۸. همان، ج ۲۷، ص ۲۸. البته کتاب الاختصاص به نظر معروف تألیف شیخ مفید رحمته الله است و برخی آن را تألیف برخی از معاصرین ایشان می دانند.

۲۹. مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۳۹. الذریعة، ج ۵، ص ۵ این کتاب را تألیف عمادالدین محمد بن علی بن حمزه از علمای قرن ششم می دانند، و در فوائد الرضویة، ص ۵۶۵ او را از مشایخ ابن شهر آشوب شمرده است، و در الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۲۶۷ او را در طبقه تلامیذ شیخ طوسی رحمته الله یا تلامیذ فرزند وی می دانند.

۳۰. کافی، ج ۱، ص ۲۴۳، باب إن الجن یأثمهم، ج ۴؛ بصائر الدرجات، جزء ۲، باب ۱۸، ص ۹۶، ج ۲؛ مدینه المعاجز، ص ۳۲۷، معجزه ۲۵، حضرت باقر علیه السلام از دلائل الامامة طبری.

۳۱. الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳۲. قصص: ۳۲.

۳۳. کافی، ج ۱، ص ۲۴۳، کتاب الحجة، باب الاضطار الى الحجة، ج ۳.

۳۴. فوائد الرضویة، ص ۴۷۳.

۳۵. اوائل المقالات، ص ۴۰.

۳۶. گرچه حسین بن عبدالوهاب نیز ناشناخته نیست و در ریاض العلماء می گوید: «كان الشيخ حسین بن عبدالوهاب من علمائنا الاجلاء بصیراً بالاخبار ناقداً للأحادیث فقیها شاعراً مجيداً».

۳۷. الارشاد، ج ۱، ص ۴۴۲.

۳۸. همان، ص ۵۱۲.

۳۹. همان، ص ۴۵۵.

۴۰. همان، ص ۵۰۲.



پرويشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني

۴۱. اعراف: ۷.

۴۲. انبياء: ۶۹.

۴۳. بقره: ۲۶۰.

۴۴. انعام: ۷۵.

۴۵. يوسف: ۲۶.

۴۶. همان، ۹۶.

۴۷. ص: ۴۴.

۴۸. سبأ: ۱۰.

۴۹. همان.

۵۰. نمل: ۱۶.

۵۱. ص: ۴۰.

۵۲. نمل: ۱۷.

۵۳. همان: ۱۹.

۵۴. همان: ۲۰.

۵۵. همان: ۴۴.

۵۶. آل عمران: ۴۰ - ۳۹.

۵۷. همان: ۳۷.

۵۸. همان: ۴۷.

۵۹. مریم: ۲۴.

۶۰. آل عمران: ۳۰.

۶۱. مائده: ۱۱۰.

۶۲. همان.

۶۳. همان.

۶۴. همان.

۶۵. همان.

۶۶. همان: ۱۵.

۶۷. النساء: ۱۵۶.

۶۸. بقره: ۲۵۹.

طهر

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

۱۷۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۶۹. همان.
۷۰. همان.
۷۱. صافات: ۱۴۱ و ۱۴۲.
۷۲. انبیاء: ۸۸؛ صافات: ۱۴۵.
۷۳. صافات: ۱۴۶.
۷۴. کهف: ۱۸.
۷۵. همان.
۷۶. همان، ۲۵.
۷۷. قصص: ۶ و ۷.
۷۸. همان، ۱۲ و ۱۳.
۷۹. همان: ۳۰.
۸۰. همان: ۳۱.
۸۱. همان: ۳۲.
۸۲. اعراف: ۱۳۰.
۸۳. همان: ۱۳۳.
۸۴. همان.
۸۵. همان.
۸۶. همان.
۸۷. همان.
۸۸. شعراء: ۶۳؛ بقره: ۵۰.
۸۹. بقره: ۵۵ و ۵۶.
۹۰. همان: ۵۷.
۹۱. همان: ۵۷.
۹۲. همان: ۶۰.
۹۳. همان: ۶۳.
۹۴. همان: ۶۵ و ۶۶.
۹۵. مائده: ۲۶.
۹۶. بقره: ۷۳.
۹۷. اعراف: ۱۴۳.

طهر

سال پنجم - شماره ۱۹ - پاییز ۱۳۸۵

۱۷۲

۹۸. قصص: ۸۱
۹۹. كهف: ۶۱
۱۰۰. بقره: ۲۴۸
۱۰۱. همان: ۲۴۳
۱۰۲. مدينة المعاجز، تك جلدی، ص ۵
۱۰۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۸، باب الامور التي توجب حجة الامام عليه السلام، ح ۷
۱۰۴. همان، ص ۱۶۴، باب ما يفعل به بين دعوى الحق والمبطل في اسر الامامة
۱۰۵. همان، ح ۹
۱۰۶. همان، ح ۱۳
۱۰۷. همان، ح ۲
۱۰۸. همان، ح ۵
۱۰۹. همان، ح ۳
۱۱۰. مدينة المعاجز، ص ۵۰۸، معجزة ۱۲۴، از حضرت رضا عليه السلام
۱۱۱. الثاقب في المناقب، ص ۱۳۹؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۴۱۷؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۰۷
۱۱۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷، باب الامور التي توجب حجة الامام عليه السلام، ح ۵
۱۱۳. امالي طوسي، ص ۲۱۸؛ التحصين، ص ۶۳۷؛ الخرائج، ج ۲، ص ۵۵۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۵۴
۱۱۴. رك: ابن شهر آشوب، مدينة المعاجز، ص ۳۴۷، معجزة ۸۴، امام باقر عليه السلام
۱۱۵. کافی، باب مولد الصاحب عليه السلام، ح ۵
۱۱۶. همان، ح ۶
۱۱۷. همان، ح ۸
۱۱۸. طبقات ابن سعد؛ رك: شرح العروة، ج ۲۵، ص ۱۹۹
۱۱۹. همان
۱۲۰. همان
۱۲۱. اعراف: ۱۳۸
۱۲۲. الارشاد، ص ۳۰۹، ذكر طف من دلائل ابي الحسن موسى عليه السلام وآياته وعلاماته ومعجزاته

۱۲۳. کافی، ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۹۲، هامش ج ۱، باب ۳۴ الامر بالمعروف.

۱۲۴. کافی، ج ۱، باب ان الائمة علیهم السلام لو ستر علیهم لآخبرها...، ج ۱، ص ۳۹۴.

۱۲۵. همان، ج ۲.

۱۲۶. مدینه المعجز، ص ۳۵۹، معجزه شانزدهم از امام صادق علیه السلام به نقل از سعد بن عبدالله و طبری

و کشی.

۱۲۷. همان، معجزه پانزدهم از کشی و طبری و ابن شهر آشوب.

۱۲۸. مسئله اسطوره بودن او در روایات ما جای بحث دارد.

۱۲۹. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

۱۳۰. همان، ص ۲۶۶.

۱۳۱. همان، ص ۲۷۰، بیان بن سمان.

۱۳۲. همان، ص ۲۸۲.

۱۳۳. همان، ص ۲۸۶.

۱۳۴. همان، ص ۲۸۹.

۱۳۵. همان، ص ۲۹۴.

۱۳۶. همان، ص ۲۹۵.

۱۳۷. همان، ص ۳۰۴.

۱۳۸. همان، ص ۳۱۴.

۱۳۹. همان، ص ۳۱۶.

۱۴۰. همان، ص ۳۱۷.

۱۴۱. همان، ص ۳۱۹.

۱۴۲. همان، ص ۲۵۶ از کشی.

۱۴۳. همان، ص ۲۹۳.

۱۴۴. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۵۰.

۱۴۵. بصائر الدرجات، باب ۱۱، ج ۶ ص ۲۲.

۱۴۶. همان، ج ۱۰.



۱۴۷. کافی؛ ر.ک: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۲۳.
۱۴۸. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۲۵.
۱۴۹. بصائر الدرجات؛ ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۲، با بیان علامه مجلسی قدس.
۱۵۰. معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۲.
۱۵۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۹۳، باب ۳۴.
۱۵۲. همان، ص ۴۹۴، ح ۸.
۱۵۳. همان، ص ۴۹۵، ح ۱۳.
۱۵۴. همان، ح ۱۲.
۱۵۵. همان، ح ۲۱.
۱۵۶. کافی، ج ۲، ص ۳۹۹، باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر ^(علیه السلام)، ح ۶.
۱۵۷. عنکبوت: ۵۰.
۱۵۸. امالی صدوق، ص ۵۳۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۸۷؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۰.
۱۵۹. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۹.

طهر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی